

انتشارات انصار امام مهدی (عج) / شماره ۱۹۷

تأملاتی بر صحیح بخاری

قسمت اول

به قلم

استاد ضیاء زیدی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	تأملاتی بر صحیح بخاری (قسمت اول)
نام کتاب اصلی	وقفات مع صحیح البخاری (الوقفة الأولى)
نویسنده	استاد ضیاء زیدی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۱
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۲۰۱۴ / ۱۴۳۵
کد کتاب	۱۹۷
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

فهرست

تقدیم	۹
پیشگفتار	۱۱
معنی صحابی بودن و اصحاب	۱۱
بخاری و صحیحش	۱۲
جایگاه تکذیب کننده حدیث	۱۴
مقدمه	۱۵
مبحث اول: صحابی بودن و اصحاب	۲۱
مبحث دوم: آنچه بخاری روایت کرده است	۲۹
درنگی کوتاه برای روشن شدن برخی دلالت‌های احادیث	۳۳
مبحث سوم: آیا بیش از این هست؟	۳۷
مبحث چهارم: چه کسی ولی است؟	۴۹
مبحث پنجم: علت ارتداد و بازگشت به گذشته چیست؟	۵۹
مبحث ششم: برترین مخلوقات	۷۱
مبحث هفتم: یک شبهه و پاسخ آن	۸۱
مبحث هشتم: آنچه قرآن می‌فرماید	۹۱

کتاب اول

صحابی بودن و اصحاب

۱ - الصحبة و الأصحاب: معنی لفظی: همراه بودن، و یاران و همراهان. در اصطلاح، به مسلمانانی اطلاق می شود که رسول خدا ﷺ را دیده باشند. جمع صحابی، اصحاب است. (مترجم)

تقديم

به آن کسی که مایه افتخار من است.... و چه بسا هیچ افتخاری جز او نیست

به او منتسب هستم هرچند استحقاقش را ندارم

لیکن...

اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم مرگب شود

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است و درود و صلوات خداوند تا روز قیامت بر شریف‌ترین مخلوقاتش، محمد ﷺ و خاندان پاکش ﺍﻟﺒﯿﺘِ و هرکس راه او را در پیش گیرد. پیش از ورود به بحث «صحابی و اصحاب» باید به سه نکتهٔ اساسی اشاره‌ای داشته باشیم:

۱. معنای «صحابی بودن و اصحاب»؛

۲. شناخت جایگاه صحیح بخاری و نگارنده‌اش؛

۳. جایگاه تکذیب‌کنندهٔ احادیث شریف.

معنی صحابی بودن و اصحاب

«الصحبه» (همراهی کردن) و «اصحاب» (یاران و همراهان) و «مصاحبه» (مصاحبت و همراهی) همه از مصدر «صَحِبَ» به معنی «هم‌نشینی و معاشرت کردن» هستند؛ و به دو معنا اشاره دارند؛ اول، معنای لغوی، که به آن اشاره کردیم؛ و دوم، معنای اصطلاحی. از نظر لغوی، هر چیزی که همراهی کند و رفاقت و هم‌نشینی کند -چه گیاه باشد، چه حیوان و چه انسان- «صحابی» و «همراه» تلقی می‌شود.

شما می‌گویید صاحب خانه و کارگاه. خانه یا کارگاه با صاحبش ارتباط دارد و او صاحب آن‌هاست. اطلاق صاحب حیوان و دیگر چیزها نیز به همین ترتیب است.

در مرافقت و همراهی بین انسان‌ها، وحدت عقیده یا یکسان بودن مرتبه معرفت و ایمان شرط نیست. همان طور که مؤمن می‌تواند هم‌نشین مؤمنی دیگر باشد، می‌تواند با کافر و فاسق نیز مصاحبت و هم‌نشینی داشته باشد. نمونه‌های متعددی از این دست در کتاب خدا وجود دارد؛ از جمله:

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ﴾^۱ (رفیقش در حالی که با او گفت و گو می‌کرد به او گفت آیا به آن کس که تو را آفرید، کفر ورزیدی؟)

حتی ما می‌بینیم قرآن، کافران را «اصحاب رسول خدا» نامیده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۲ (آیا فکر نکردند که همراه (مصاحب) آنان، جنون ندارد و او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست؟)

این معنای لغوی برای «صحابی بودن» هیچ بزرگی و تقدسی در خود ندارد. باید توجه داشت اگر به معنای اصطلاحی دینی «مصاحبت و صحابی بودن» بنگریم متوجه می‌شویم قداست و کرامت، جایگاه ویژه‌ای در آن دارد؛ به طوری که کرامت‌ها از رسیدن به آن قاصر است؛ و چه فضیلتی برتر و بالاتر از مصاحبت و همراهی کردن با عظیم‌ترین خلق خدا. آنچه ما در این تحقیق استفاده می‌کنیم هر دو معنای لغوی و اصطلاحی است.

بخاری و صحیحش

بخاری: محمد بن اسماعیل، حدود سال ۱۹۴ هجری در شهر بخارا از توابع سمرقند دیده به جهان گشود. وی یتیم زاده شد و مادرش او را تربیت کرد.

۱- قرآن: کهف آیه ۳۷.

۲- قرآن: اعراف آیه ۱۸۴.

برای یافتن حدیث، به مکه و مدینه و عراقین و شام و مصر سفر کرد. او تألیفاتی دارد که برخی منتشر و برخی دیگر مفقود شده‌اند؛ از جمله «الأدب المنفرد»، «رفع الیدین فی الصلاة»، «القراءة خلف الإمام»، «بَرِّ الوالدین»، «خلق أفعال العباد»، «المسند الكبير»، «التفسیر الكبير»، «التاریخ الكبير» و...؛ او از نظر اهل سنت و جماعت، یکی از بزرگ‌ترین راویان است که در مدح و ستایشش بسیار گفته‌اند.

او با کتاب خود «الجامع الصحیح» که به «صحیح بخاری» معروف است، شناخته شد و متقدمان و متأخران آن را بسیار تحسین کرده‌اند؛ تا آنجا که برخی از آنان این کتاب را به‌عنوان صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن توصیف کرده‌اند، و از مدح و ستایش‌هایی که درباره آن روایت شده است می‌توان کتابی کامل گردآوری کرد.

نکته‌ای که برای ما اهمیت دارد این است که صحیح بخاری به این دلیل «صحیح» نام‌گذاری شده است که اهل سنت (بیشتر اهل سنت) باور دارند به اینکه هرآنچه در آن روایت شده، صحیح است. خود بخاری نیز به این نکته اذعان نموده و گفته است:

«من [محتویات] این کتاب جامع را از حدود ۶۰۰ هزار حدیث استخراج کردم و آن‌ها را در طول شانزده سال نوشتم و طبقه‌بندی کردم، و آن را حجتی بین خودم و خدای عزوجل قرار دادم، و جز آنچه صحیح است در آن ننگاشتم، و برخی از صحاح را به‌دلیل اجتناب از اطاله کلام وانهادم و حدیثی در آن نیاوردم مگر...»^۱

آنچه در اینجا اهمیت دارد این نکته است که صحیح بخاری از نظر جماعت بسیاری، صحیح‌ترین کتاب حدیث به شمار می‌رود؛ بنابراین، استدلال به آن، صحیح‌ترین استدلال و حدیث است؛ ولی این به آن معنا نیست که دیگر کتاب‌های حدیث، این احادیث را ذکر نکرده باشند. بنده در مراجعه به احادیث صحیح بخاری از چیدمان و شماره‌گذاری «ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری» استفاده، و به متون بخاری و

شماره‌گذاری صفحات بر اساس چاپ «دارالکتاب العربی» بیروت، لبنان، ۱۴۳۱ هـ که در یک جلد با تحقیق و بررسی «احمد زهوه» و «احمد عنایه» استناد کرده‌ام.

جایگاه تکذیب‌کننده حدیث

باید دانست محمد ﷺ سرور کائنات و نزدیک‌ترین خلق خدا به خداست و بر این اساس جعل حدیث و دروغ‌بستن به رسول خدا ﷺ به منزله انکار بزرگ‌ترین خلق خداست؛ و این گناه، بزرگ‌ترین گناه در هستی شمرده می‌شود؛ از این رو جزای جعل‌کنندگان حدیث، بی‌هیچ تفصیل و توضیح و قید و بندی، جهنم است. بنابراین کسانی که در نقل حدیث رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندند هیچ شفاعتی نخواهند داشت؛ زیرا وی پناه بر خدا به دشمنی با شفیع خود برخاسته است.

به تواتر از سرور کائنات ﷺ روایت شده است: «هرکس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش آتش است.» و شما خواننده بزرگوار با خود چنین فکر نکنید که این حدیث فقط درباره کسانی است که حدیث جعل کرده‌اند؛ بلکه هرکس با حدیثی روایت‌شده از رسول خدا ﷺ برخورد و آن را تکذیب کند مشمول این حدیث می‌شود؛ زیرا او با نفی حدیث پیامبر ﷺ، رسول خدا را تکذیب کرده است؛ بنابراین، تعصب کورکورانه، شما را به دروغ‌بستن علیه پیامبر خدا چه به وسیله جعل حدیثی علیه او و چه به وسیله رد کردن حدیثی از پیامبر نکشاند! و خداوند شاهد است که من این نکته را جز برای تقرب و نزدیکی به رسول خدا ﷺ ننوشتم.

خداوند مرا قرب و نزدیکی به خودش، و طلب هدایت را برای امت محمد ﷺ روزی عطا فرماید! و خداوند در ورای قصدهاست، که او برایم کافی، و بهترین حامی است.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛

و سلام و صلوات خدا بر محمد و خاندان پاک و اصحاب برگزیده‌اش باد.

مقدمه

اگر انسان دید خوب و سالمی داشته باشد راه را خواهد دید؛ اما اگر شخص کور باشد و کور دیگری نیز او را هدایت کند، همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است هر دو در چاه سقوط خواهند کرد.

تنها خواسته طالب حق آن است که به آنچه موافق کتاب خدا و سنت معصوم علیه السلام است نگاه کند؛ یعنی چیزهایی که انسان را از راه هدایت خارج، و به گمراهی وارد نمی کند؛ و این همان خواسته ای است که این تحقیق از خواننده گرامی می خواهد؛ اینکه در برخورد با مطالبی که در این تحقیق آمده و آیات قرآن و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله انصاف پیشه کند، حتی اگر در ارتباط با شخصیت های بزرگی (همچون بخاری) بوده باشد. آیا همین که بگوییم فلانی، شخصیتی بزرگ بوده، کافی است، بدون آنکه در گفتار و کردار او تأملی داشته باشیم؟!

ای مردم، هیچ شخصیت بزرگی وجود نداشته است مگر آن کسی که با قرآن و رسول اعظم صلی الله علیه و آله موافق بوده باشد، که این همان مفهوم عظمت و بزرگی در مفاهیم دینی اسلامی است؛ بنابراین چنین شخصی باید در درجه اول آیات قرآن و فرمایشات رسول خدا را درباره یک موضوع معین بشناسد و بفهمد، و در درجه بعد از اعمال و رفتارهای فلان شخص یا فلان جامعه آگاهی داشته باشد؛ و فقط پس از آن است که می توان برای انسان یا جامعه حکم راند. هیچ کس در هر زمان و مکانی که بوده باشد حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قاعده مستثنا نبوده و نیست، و این از جمله امور روشن و بدیهی است. مسلمانان اتفاق نظر

دارند که در میان صحابه، منافقینی وجود داشته‌اند، و خداوند متعال در جایگاه‌های متعدد در قرآن ذکر آن‌ها را به میان آورده است.

واقعیت این است که اسلام آموی وهابی تلاش می‌کند دیدگاه عجیب و غریبی را گسترش دهد، و این دیدگاه با مشارکت اسلام آمریکایی- در تلاش است تا دین را از درون ویران کند.

امروزه اسلام وهابی سعی می‌کند دیدگان مردمان اهل مکتب اصحاب (یعنی اهل سنت و جماعت) را ببندد، و وهابی‌ها ابهامات و فضایی مه‌آلود را در افکار آنان منتشر می‌کنند تا آن‌ها راه را پیدا نکنند؛ همان طور که به دنبال گسترش فرهنگ «گوش‌هایتان را در برابر سخنان رافضیان (یعنی شیعیان) ببندید» هستند.

گویی قرآن کریم بیان فرموده است که: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِبَائِكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (بگو کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو خدا؛ و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم).

همچنین از جمله قواعدی که این طرز تفکر را بنیان نهاده، این قاعده است که شیعیان یا رافضی‌ها (آن‌ها این نام‌گذاری را می‌پسندند) تمام صحابه را زیر سؤال می‌برند و به آنان ناسزا می‌گویند و اگر بخواهند استثنا قائل شوند، تنها چهار نفر را مستثنا می‌کنند.

واقعیت آن است که شیعه از چنین تهمت و افترابی به دور است؛ در حالی که سب‌حان‌الله- کسانی را می‌بینیم که آن‌ها را باور می‌کنند؛ حال آنکه شیعیان همگی در روز سه‌شنبه با متن زیر، امام سجاد (علیه السلام) و فرزندانش را زیارت می‌کنند:

«اللهم صل على محمد خاتم النبيين، وتمام عدة المرسلين، وعلى آل بيته الطيبين الطاهرين، وأصحابه المنتجبين»^۱ «بارخدایا، سلام و صلوات بر محمد خاتم انبیا و تمام فرستادگان و بر خاندان پاک و مطهر و اصحاب برگزیده‌اش.»

این متن، اصحاب برگزیده را در جایگاه صلوات و درود خدا قرار داده است. از این متن بگذریم و به سراغ متن زیارت امام حسین (علیه السلام) و برادر بزرگوارش ابوالفضل (علیه السلام) می‌رویم؛ می‌بینیم این زیارتی که میلیون‌ها شیعه با آن حرمین را زیارت می‌کنند چنین می‌گوید:

«أشهد وأشهد الله أنك مضيت على ما مضى عليه البديون و المجاهدون في سبيل الله، المناصحون له في جهاد أعدائه، المبالغون في نصرته أوليائه»^۲ «گواهی می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو درگذشتی بر روشی که اصحاب بدر و جهادکنندگان در راه خدا بر آن درگذشتند؛ همان اندرزدهندگان در پیکار با دشمنان خدا؛ همان‌ها که در یاری اولیای خدا تلاش کردند.»

حال اگر از نظر شیعیان تمامی صحابه در خشم و غضب خداوند قرار دارند، پس این سخنان چه معنایی دارد؟ اهل بدر چه کسانی هستند؟ اندرزدهندگان و تلاش‌کنندگان در راه یاری خدا چه کسانی‌اند؟ حتی ابوالفضل العباس (علیه السلام) که آن ماجراهایی را که برایش اتفاق افتاد پشت سر گذاشت؛ اما:

لقد أسمعت لو ناديت حياً ولكن لا حياة لمن تنادي

اگر زنده‌ای را صدا می‌زدی صدایت شنیده می‌شد اما کسی را که صدا می‌زنی زنده نیست

بنابراین اعتقادات شیعیان را در باب صحابه باید روشن کنیم؛ یا به عبارت دیگر بگوییم چه نوع افرادی در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضور داشتند. این افراد شامل سه دسته می‌شوند:

۱- مفاتیح‌الجنان: زیارت روز سه‌شنبه.

۲- مفاتیح‌الجنان: زیارت ابوالفضل العباس (علیه السلام). باید توجه داشت این زیارت در مفاتیح‌الجنان، در نوع خود، یگانه است؛ یعنی کسی که می‌خواهد زیارت کند [فقط] این متن را می‌خواند.

۱. کسانی که در حقشان تحسین و تمجید روایت شده است یا به مقام رفیع شهادت نائل شده‌اند؛ بر اینان درود و رحمت خداوند باد.

۲. کسانی که در حقشان نه تمجیدی وارد شده است و نه اتهامی؛ بنابراین اتهام وارد کردن و ناسزاگویی و تحقیر آن‌ها حرام است، و کسی که چنین قاعده‌ای را رعایت نکند در این زمینه از سنت مصطفی (صلی الله علیه و آله) خارج شده است.

۳. کسانی که نکوهش و سرزنش در حق آنان وارد شده است یا سنت مصطفی (صلی الله علیه و آله) را تغییر داده یا با آن مخالفت و بدعت‌ها را عالمانه و عامدانه و با قصد و غرض جاری کرده‌اند؛ اینان، منافقان هستند. لعنت خداوند متعال و پیامبرش و مؤمنان بر آنان باد. این اعتقاد شیعه امامی است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در قسمت «استبدال» (جایگزینی) کتاب «گوساله» درباره برخی از صحابه برگزیده پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به این سخن اشاره کرده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را قوم، و طایفه و همشهریانش و علمای یهود و نصارا تکذیب کردند و بزرگان و رؤسای قوم به وی ایمان نیاوردند؛ اما افراد غریبه از شهر پاک و مبارک یثرب به او ایمان آوردند و پذیرایش شدند، و فقرا و مستضعفان و جوانان نیز به آن حضرت ایمان آوردند. به این ترتیب خداوند، علمای دین، سران قوم و برخی کسانی را که ادعا می‌کردند منتظر بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند با کسان دیگری که همان یاران برگزیده حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند جایگزین نمود؛ همان کسانی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ایشان را پیشاپیش خود به بهشت فرستاد و بیشتر آنان در زمان زندگانی آن حضرت استوار و مردانه جنگیدند و کشته شدند و به فیض شهادت نایل آمدند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱ (از میان مؤمنان مردانی هستند

که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند).

همچنین می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الرُّزَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ (محمد فرستاده خداست، و کسانی که همراه او هستند در برابر کفار نیرومند و سرسخت و در میان خود مهربان‌اند، آنان را همواره در حال رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل و بخشش خداوند و خشنودی او را می‌طلبند، نشانه [عبادت و خشوع] آن‌ها در اثر سجده در رخسارشان پیداست. این صفت آن‌هاست در تورات، و صفت آنان در انجیل همانند زری است که خداوند جوانه‌های آن را برآورده و تقویت کرده تا ستر شود و بر ساقه‌های خود ایستاده، به‌طوری که کشاورزها را به اعجاب وامی‌دارد، تا به‌وسیله آن‌ها کفار را به خشم و غیظ آورد. خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند آمرزش و پاداشی بزرگ را وعده داده است).

اینان گروهی هستند که تاریخ را دگرگون و انسانیت را رو سفید نمودند؛ جعفر بن ابی‌طالب، ابودجانه انصاری، حنظله غسیل ملائکه (غسل‌داده‌شده توسط ملائکه)، زید بن حارثه، عبدالله بن رواحه، مقداد، عمار، جندب بن جناده، سلمان محمدی فارسی‌الاصل و بسیاری دیگر که چه بسا از برخی از ایشان هیچ اسم و رسمی در تاریخ نیامده باشد؛ کسانی که با فساد و فسادگران جنگیدند و در زمین به‌دنبال هیچ‌گونه برتری‌جویی نبودند؛ آن شناخته‌شدگان در آسمان، و گمنامان در

زمین؛ خوشا به حالشان، و چه نیکو بازگشتی داشتند. خداوند به خاطر یاری دادن دین خدا در زمینش و یاری دادن سرور انبیا و سرور اوصیا، محمد و علی که سلام و صلوات پروردگام بر ایشان باد، برترین پاداش اسلام و مسلمین را به ایشان عطا فرماید!»^۱

اما در اینجا روی صحبت ما با کتاب یا مؤلف شیعی نیست؛ بلکه اصلاً هیچ اشاره‌ای به تشیع هم ندارد. این تحقیق به تفکرات شیخ بخاری نویسنده کتاب «الجامع الصحیح» (صحیح بخاری) می‌پردازد و بسیار تلاش کرده‌ایم این تحقیق فقط به صحیح بخاری بپردازد؛ پس این تحقیق، پا را از کلام خدا و صحیح بخاری فراتر نمی‌نهد؛ بنابراین کسی که می‌خواهد بداند بخاری درباره صحابه و معنای صحابی بودن چه روایت کرده است و سپس می‌خواهد بداند آیا تمام صحابه منحرف هستند یا خیر، باید به گفتار پیامبر اکرم (ص) که در روایات بخاری آمده است توجه داشته باشد.

و در پایان: این دعوتی است برای شناخت سنت رسول خدا (ص) از صحیح بخاری در روشن کردن مفهوم صحابی و اینکه چه کسانی اصحاب بوده‌اند؛ و خدا به نیت ما آگاه است؛ و پایان گفتار ما اینکه سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر محمد (ص) و خاندان پاک و مطهر (علیهم السلام) و اصحاب برگزیده‌اش باد؛ و لعنت دائمی خدا بر تمام دشمنانش از ابتدای خلقت تا روز دین.

ضیاء زیدی

۲۵ رجب الاصب ۱۴۳۲ هـ

مبحث اول:

صحابی بودن و اصحاب

سزاوارترین کسانی که باید به تعالیم رسول خدا ﷺ عمل کنند راویان احادیث شریف هستند؛ در غیر این صورت، راوی تعهد خود را نسبت به آن از دست می‌دهد و از جمله منافقین می‌شود. چنین شخصی از جمله کسانی است که از چیزی سخن می‌گویند و آن را نقل می‌کنند، در حالی که خود به آن عمل نمی‌کنند و به آن اعتقادی ندارند؛ و منافقان در قعر جهنم جای دارند.

سپس وظیفه دوم راویان فرامی‌رسد؛ یعنی تحکیم سنت مصطفی ﷺ در دل‌های مردم، و نشر و گسترش آن در میان آن‌ها.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱ (خود را با خانواده خویش از آتش دوزخ نگاه دارید؛ چنان آتشی که مردم و سنگ، آتش افروز آن است و بر آن دوزخ فرشتگانی بسیار درشت‌خو و دل‌سخت مأمورند که هرگز نافرمانی خدا را نخواهند کرد و آنچه به آن‌ها حکم شود انجام دهند).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲ (و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین

۱ - تحریم: آیه ۶.

۲ - توبه: آیه ۱۲۲.

آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟).

حال بیایید به چگونگی برخورد بخاری در صحیح خود با آنچه درباره «صحابی بودن و اصحاب» روایت کرده است نگاهی بیندازیم، و ببینیم آیا امام بخاری به دیدگاهی که در میان مسلمانان به طور خاص- و اندیشمندان به صورت عام- شناخته شده، پایبند بوده است؟ (زیرا راوی یک سخن، نسبت به دیگران باید به آنچه روایت می کند پایبندتر باشد).

درباره «صحابی بودن» در مفهوم اصطلاحی اسلامی، معنایی عظیم و حتی بسیار گسترده وجود دارد. مشرف شدن به همراهی با سرور جهانیان، افتخاری است که بالاتر از آن افتخاری نیست؛ تا آنجا که مصطفی (ص) درباره آنان می فرماید: «لا تسبوا أصحابی، فلو انفق أحدکم مثل جبل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصیفه»^۱ «به اصحاب من ناسزا نگوئید. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد، طلا در راه خدا انفاق کند، به اندازه یک مد و حتی نصف مد انفاق آن‌ها ارزش ندارد.»

آیا این مدح عظیمی که رسول خدا (ص) فرموده اند تمام اصحابی را که در زمان رسول خدا (ص) بوده اند، حتی منافقین را شامل می شود؟ یا فقط به اصحاب مؤمن اختصاص دارد؟ در پاسخ باید گفت قطعاً شامل منافقان نمی شود؛ زیرا در غیر این صورت، مخالف قرآن کریم خواهد بود، و این همان فهم و برداشت صحابه نیز بوده است و حتی در بسیاری اوقات به آن اذعان کرده اند؛ از جمله آنچه از سلمان فارسی نقل شده است. اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله بجلی به سوی او آمدند و گفتند: «دخلنا عليه (أي على سلمان المحمدي) في ناحية المدائن، فأتيا فسلما عليه وحياه، ثم قالاه له: أنت سلمان الفارسي؟ قال: نعم، قالاه:

۱ - صحیح بخاری: کتاب فضایل أصحاب النبی، باب ۳۴ ح ۳۶۷۳ ص ۷۴۵. باید توجه داشت که به کاربردن واژه «صحیح» اعتقاد جمع بسیاری از پیروان مکتب صحابه مبنی بر درست بودن تمام مطالب آمده در آن است، و ما نیز به خاطر «بخاری» این واژه را استفاده می کنیم؛ یعنی «صحیح» طبق اعتقاد «بخاری»، و گرنه از نظر ما تمام احادیثی که او روایت کرده است صحیح نیست؛ و سپاس و ستایش و منت از آن خداوند است.

أنت صاحب رسول الله؟ قال: لا أدري، فارتابا وقال: لعله ليس أنت الذي نريد. قال لهما: أنا صاحبكما الذي تريدان، رأيت رسول الله وجالسته وإنما صاحبه من دخل معه الجنة فما حاجتكما...»^۱ «در منطقه مدائن بر او (یعنی سلمان محمدی) وارد شدیم. به سوی او آمدند و به او سلام کردند و خوشامد گفتند. سپس به او گفتند: آیا تو سلمان فارسی هستی؟ گفت: آری. گفتند: تو صحابی رسول خدا هستی؟ گفت: نمی دانم. آن ها شک کردند و گفتند: شاید تو همان کسی که ما در جست و جویش هستیم نباشی. به آنان گفت: من همان کسی هستم که در جست و جویش هستید؛ رسول خدا ﷺ را دیده و با او هم نشین بوده ام؛ امام همراه و صحابی او کسی است که با او وارد بهشت شود. کارتان چیست...»

و نمونه دیگر، روایتی است که بخاری در صحیح خود از علاء بن مسیب از پدرش روایت کرده و گفته است: «لقيت البراء ابن عازب، فقلت: طوبى لك صحبت النبي ﷺ و بایعته تحت الشجرة، فقال: يا بن أخي، إنك لا تدري ما أحدثنا بعده»^۲ «براء بن عازب را دیدم. گفتم: خوشا به حالت برای مصاحبت با پیامبر و نیز اینکه زیر درخت با او بیعت کردی. گفت: ای فرزند برادرم، تو نمی دانی بعد از آن، چه اتفاقاتی برای ما افتاد.»

به همین دلیل اهل بیت علیهم السلام برای شیعه و دوستدارانشان قاعده ای وضع کرده اند که مضمون آن چنین است: «از ناسزاگویان و دشنام دهندگان نباشید، بلکه اعمال آنان را شرح دهید.»

تفاوت برای خردمند، واضح و روشن است؛ دشنام دادن، سرزنش و رسوا کردن به قصد تحقیر است؛ اما یادآوری و شرح اعمال راهی برای روشن کردن درست از نادرست، یا می توان گفت ملاکی است برای مشخص کردن جایگاه هر فرد بدون آنکه بر منزلتش افزوده، یا از مقامش کاسته شود؛ یا به عبارت دیگر، نپوشاندند جامه تقدس مگر برای

۱ - معجم کبیر، طبرانی: ج ۶ ص ۲۱۹ ح ۶۰۵۸، تحقیق سلفی، مطبعة الموصل ط ۱۹۹۰ م.

۲ - صحیح البخاری: کتاب المغازی، باب غزوه حدیبیه ح ۴۱۷۰ ص ۸۴۴.

شخص مقدس. هیچ کس مقدس نمی‌شود مگر با اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ و همچنین اطاعت از کسانی که آن دو به اطاعت از آنها امر فرموده‌اند.

اکنون به آنچه بخاری درباره مفهوم و معنای «صحابی» به ما تقدیم کرده است می‌نگریم. او «صحابی بودن» را در صحیح خود چنین معرفی کرده و گفته است:

«هر مسلمانی که پیامبر ﷺ را همراهی کرده و با او هم‌صحبت شده یا او را دیده است، صحابی است.»^۱

ملاحظه می‌کنیم بخاری در اینجا می‌خواهد هر کسی که پیامبر ﷺ را دیده و شهادتین را خوانده است، در میان صحابه جای دهد؛ و همان طور که ملاحظه می‌کنیم گفته وی صریح و روشن است؛ به طوری که هیچ شرطی جز دیدن پیامبر ﷺ و گفتن شهادتین را در خود ندارد؛ به این ترتیب همه وارد هاله تقدس می‌شوند (صحابه بودن از نظر بخاری این‌گونه است، حتی اگر از روی نفاق شهادتین گفته باشد).^۲

واقعیت این است که بخاری در این تعریف خود برای مفهوم «صحابی» هیچ ارزشی و اعتباری برای کلام خداوند متعال در نظر نگرفته است؛ چراکه خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: شما که ایمانتان به قلب وارد نشده به حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید ما اسلام آوردیم، و اگر خدا و رسول او را اطاعت کنید او از اعمال شما هیچ نخواهد کاست که به راستی خدا بسیار آمرزنده و مهربان است).

۱ - صحیح البخاری: کتاب فضایل أصحاب النبی، باب فضایل أصحاب النبی، ۲۹/۱ ص ۷۴۰.

۲ - لازم به ذکر است بسیاری از اهل سنت با این کاربرد مفهوم «صحابی» از دید بخاری، موافق نیستند، و این از صحیح مسلم آغاز شد؛ زیرا وی ایمان و نه اسلام را برای صحابی بودن شرط کرده، و حتی به همین بسنده نکرده و یک دوره همراهی را نیز به عنوان شرط در نظر گرفته است (اینکه همراهی او، مدت‌دار بوده باشد).

۳ - حجرات: آیه ۱۴.

خداوند این اعراب را مسلمان نامیده و از اینکه مؤمن بنامد امتناع فرموده است، و این در حالی است که در جایگاه دیگری ملاحظه می‌کنیم حق تعالی آنان را به کفر توصیف کرده است، هرچند مسلمان بوده‌اند: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان بیشتر است، و سزاوارترند که حدود آنچه را خدا بر پیامبرش نازل کرده است ندانند؛ و خدا دانا و حکیم است. * و بعضی از آن بادیه‌نشینان آنچه را انفاق می‌کنند خسارت می‌شمرند، و برای شما حوادث بد را انتظار می‌برند. حادثهٔ بد بر آنان باد و خدا شنوا و داناست).

بدیهی است که «اعراب» در اینجا به‌عنوان مثال آورده شده است و منظور همهٔ اعراب نیست، و می‌بینیم در میان اعراب مؤمنان هم جای دارند:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ...﴾^۲ (و از اعراب کسانی هستند که به خدا ایمان دارند...).

بنابراین، قرآن کریم منافقان را مسلمان نامیده است، و مسلمانان بر این نکته اتفاق نظر دارند؛ پس چگونه بخاری می‌توانسته همه را در این شرافت بزرگ (شرافت صحابی بودن) وارد کند، بدون اینکه میان مؤمن و منافق تمایزی قائل شود؟

به‌علاوه همهٔ مسلمانان بر این نکته اتفاق نظر دارند که منافقان در زمان پیامبر اکرم ﷺ در میان مسلمین مخفی بودند، و هیچ‌کس جز خدا و فرستاده‌اش و عده‌ای بسیار اندک، از این منافقان اطلاع نداشتند. از جمله کسانی که این منافقان را می‌شناختند حذیفه بن یمان بود؛ همان طور که زندگی‌نامه‌نویسان و تاریخ‌نگاران او را «رازدار پیامبر دربارهٔ منافقان» نام

۱ - توبه: آیات ۹۷ - ۹۸.

۲ - توبه: آیه ۹۹.

نهاده‌اند؛ و حذیفه بن یمان دست‌کم در قلب برخی از صحابه مثل عمر بن خطاب، معیار ایمان و نفاق بود.

در جایی می‌بینیم او از حذیفه می‌پرسد آیا رسول خدا ﷺ نام او را در میان منافقان ذکر کرده است؟ و جایی دیگر می‌بینیم او، حذیفه بن یمان را زیر نظر می‌گیرد تا اگر کسی از صحابه وفات کرد و حذیفه بر او نماز خواند، عمر نیز بر او نماز بخواند و اگر حذیفه بر او نماز نخواند درمی‌یابد آن شخص یکی از منافقین بوده است.

حق تعالی به فرستاده‌اش می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾^۱ (این عذاب بدین سبب است که از پی راهی که موجب خشم خداست رفتند و راه رضا و خشنودی او را خوش نداشتند؛ خدا هم اعمالشان را محو و باطل کرد * آیا آنان که در دل مرض دارند می‌پندارند خدا کینه درونی آنان را آشکار نمی‌سازد؟ * و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم؛ در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد؛ و خداست که کارهای شما را می‌داند).

پس منافقان درون جامعه مسلمانان قرار داشتند، و حتی با آنان درآمیختند و داخلشان شدند؛ بنابراین، آیا انسان عاقل می‌پذیرد دست‌کم شرط ایمان را درباره صحابی بودن، رها کند؟

کمترین کار این است که انسان مقیاسی را برگیرد که مردم آن را تصدیق کنند؛ همان طور که عمر بن خطاب، حذیفه بن یمان^۲ را به‌عنوان ملاک و میزان خود انتخاب کرد؛ اما

۱ - محمد: آیات ۲۸ - ۳۰.

۲ - برای شناخت علت روی‌گرداندن بخاری از این ملاک و میزان، باید دانست حذیفه بن یمان از پیروان امام علی (علیه السلام) بود و با او در جنگ حضور داشت و در رکاب آن حضرت (علیه السلام) در جنگ صفین به شهادت رسید؛ بنابراین، ملاک ایمان و نفاق (حذیفه) با امویان پیکار کرد و یکی از کسانی بود که توسط بنی‌امیه به قتل رسید.

بخاری از هر شرطی چشم‌پوشی می‌کند تا «صحابی بودن» را به معنای اصطلاحی کلی که همه در آن داخل هستند مطرح کند؛ تا کار را برای بنی‌امیه هموار کند، حتی اگر حسین علیه السلام را کشته، و شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را مباح شمرده و حتی اگر کعبه مشرفه را با منجنیق درهم کوبیده و سوزانده باشند!

مبحث دوم:

آنچه بخاری روایت کرده است

در این مبحث از باور بخاری درباره «صحابی بودن» - که در مبحث قبلی گفته شد - به مطالبی که وی به طور مشخص در صحیح خود روایت کرده است منتقل می‌شویم، تا میزان مطابقت آنچه را به آن اعتقاد دارد با آنچه را از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند دریابیم.

اولین حدیثی که درباره‌اش درنگی می‌کنیم حدیثی است که وی در کتاب «الرقاق» از ابووائل، از عبدالله، نقل کرده است: رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا فرطكم على الحوض وليرفعن رجالاً منكم ثم ليختلجن دوني فأقول يا رب أصحابي؟ فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك» «من پیش از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم و مردانی از شما می‌رسند. سپس از نزد من رانده می‌شوید. من می‌گویم: پروردگارا، اصحابم؟ خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی آن‌ها بعد از تو بدعت نهاده‌اند.»

سپس این روایت از حذیفة بن یمان، از رسول خدا ﷺ تکرار شده است: ^۱ «أنا فرطكم على الحوض ليرفعن إلي رجالاً منكم حتى إذا اهويت لأناولهم اختلجوا دوني، فأقول: أي رب أصحابي، فيقول: لا تدري ما أحدثوا بعدك» ^۲ «من پیش از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم و مردانی از شما خود را به من می‌رسانند؛ اما هنگامی که می‌خواهم آن‌ها را دریابم.

۱ - این روایت را با دو سند در صحیح بخاری می‌یابیم: کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۷۶ ص ۱۳۳۴.

۲ - صحیح البخاری: کتاب الفتن، باب (واتقوا فتنة...)، ح ۷۰۴۹ ص ۱۴۲۹.

از نزد من رانده می شوید. من می گویم: پروردگارا، اصحابم؟ خطاب می شود: تو نمی دانی
آن‌ها بعد از تو چه بدعت نهادند.»

در اینجا متن محکمی از رسول خدا ﷺ می بینیم مبنی بر اینکه فرجام مردانی از اصحابش که او آنان را می شناسد و آن‌ها نیز وی را می شناسند، جهنم است و آن‌ها به حوض رسول خدا ﷺ وارد نمی شوند.

حال، بخاری درباره این سخن رسول خدا ﷺ چه می گوید؟ آیا خداوند به آنان ظلم کرده است؟ خداوند پاک و منزّه است از چنین نسبت‌هایی؛ یا پیامبر درباره آنان دروغ گفته است؟ پناه بر خدا از چنین نسبت‌هایی؛ یا اینکه آنان مستحق آتش هستند؟^۱

واقعیت این است که این حدیث، همان طور که «مجازات» را بیان کرده، علت (بعد از **تو بدعت نهادند**) را نیز توضیح داده است؛ و ای کاش بخاری در اینجا درنگی می کرد تا به این ترتیب او را معذور می داشتیم یا احتمال می دادیم او نمی دانسته و آگاهی نداشته است؛ اما او بازگشته، احادیث دیگری را برای ما نقل می کند؛ از جمله آنچه از سهل بن سعد، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «إني فرطكم على الحوض من مر علي شرب ومن شرب لم يظمأ أبداً. ليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفونني ثم يحال بيني وبينهم»^۲ «من پیش از شما وارد حوض می شوم. هرکس بعد از من وارد شود از آن حوض می نوشد و هرکس بنوشد هرگز تشنه نمی شود. بر من کسانی وارد می شوند که من آن‌ها را می شناسم و آن‌ها نیز مرا می شناسند. سپس میان من و آن‌ها حائلی ایجاد می شود.»

ابن ابی عیاش حدیث زیرا را از ابوسعید خدری، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است، فرمود:
«... فأقول إنهم مني، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: سحقا سحقا لمن غير

۱ - کسانی که از علم جرح و تعدیل (شاخه‌ای در علوم حدیث) شناخت دارند می دانند متن این حدیث از نظر آنان یکی از معتبرترین متون است؛ زیرا حدیثی است که در آن «بیان علت» آمده است.
۲ - صحیح البخاری: کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ج ۶۰۸۳ ص ۱۳۳۵.

بعدي»^۱ «... می‌گویم آن‌ها از من هستند، خطاب می‌شود: نمی‌دانی آن‌ها بعد از تو چه بدعت نهادند. می‌گویم: لعنت و نفرین بر آن کس که بعد از من تغییری ایجاد کرده باشد.»
از خواننده گرامی می‌خواهم ابتدا به «آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها نیز مرا می‌شناسند» و سپس به «کسانی» و سپس به عبارت «لعنت و نفرین» از رسول اعظم ﷺ و در نهایت به عبارت «بعد از من تغییری ایجاد کرده باشد» توجه کند.

درباره این الفاظ و منظور و مقصود از آن‌ها بیندیشید؛ اما ما باز هم به بیان روایاتی که بخاری در صحیح خود روایت کرده است ادامه می‌دهیم. این بار حدیثی از ابوهریره، از رسول خدا ﷺ را می‌آوریم که فرمودند: «یرد علی یوم القیامة رهط من أصحابی فیحلؤون عن الحوض، فأقول: یا رب أصحابی، فبقول: إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أربارهم القهقري»^۲ «در روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند، و از حوض رانده می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من، اینان اصحاب من هستند! پروردگار می‌فرماید: تو نمی‌دانی آنان بعد از تو چه کردند. آنان بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند.»

در اینجا نیز خواننده باید در عمق بُعد کلامی واژگانی که در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است به کاوش بپردازد؛ از جمله، شکل مجهول عبارت «رانده می‌شوند»، و همچنین عبارت پیامبر ﷺ: «آنان به گذشته خود بازگشتند»، و هماهنگی دو عبارت «پس از تو چه کردند» و «مرتد شدند». ان شاء الله روی همین نکات درنگی خواهیم کرد.

تا اینجا برای ما روشن شد که بزرگان صحابه احادیث متفاوتی را از پیامبر اکرم ﷺ با چنین مضمونی روایت کرده‌اند و واقعیت این است که چنین مضمونی از حدیث شریف در

۱ - صحیح البخاری: کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۴ ص ۱۳۳۵.

۲ - صحیح البخاری: کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵ ص ۱۳۳۵.

میان صحابه شایع بوده است. سعید بن مسیب که یکی از «تابعین»^۱ بود، این حدیث را به دلیل شهرتش در میان اصحاب، از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «یرد علی الحوض رجال من أصحابی فیحلوون عنه، فأقول: یا رب أصحابی، فبقول: إنک لا علم لك بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أذربهم القهقری»^۲ «گروهی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند و از کنار حوض رانده می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من، اینان اصحاب من هستند. پروردگار می‌گوید: تو نمی‌دانی آنان بعد از تو چه پدید آوردند. آنان بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند.»

تمام این احادیث، متون صریحی از رسول خدا ﷺ هستند که همان طور که در مقدمه گفته شد نشان می‌دهد جایگاه برخی از اصحاب پیامبر، آتش است؛ و علت آن را نیز رسول خدا ﷺ روشن فرموده است: «آن‌ها بعد از او مرتد شدند»، و حتی این حرکت ارتدادی، تا قبل از رسیدن به حوض برای عامه مردم آشکار نمی‌شود. به حدیث قبلی توجه کنید: «من پیش از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم و مردانی از شما خود را به من می‌رسانند؛ اما هنگامی که می‌خواهم آن‌ها را دریابم، از نزد من رانده می‌شوند. من می‌گویم: پروردگارا اصحابم؟ خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه پدید آوردند.»^۳

۱ - تابعین: مسلمانانی هستند که با یک یا چند تن از صحابه پیامبر اکرم ﷺ ملاقات یا مصاحبت داشته‌اند یا آن‌ها را درک کرده‌اند؛ ولی خود پیامبر ﷺ را ندیده‌اند. (مترجم)

۲ - صحیح بخاری: کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۶ ص ۱۳۳۵. و درباره‌اش آمده است: «این حدیث از اصحاب پیامبر نقل شده است.» و بلافاصله بعد از آن، حدیث ابوهیره آورده شده است.

۳ - صحیح البخاری: کتاب الفتن، باب واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة، ح ۷۰۴۹ ص ۱۴۲۹.

درنگی کوتاه برای روشن شدن برخی دلالت‌های احادیث

۱. این احادیث شریف با ساختار مجهول بیان شده‌اند؛ باید به این نکته توجه کرد و هدف و مقصود از آن را بشناسیم تا متوجه شویم این فاعل حذف شده چه کسی است؟ و چرا به صورت مجهول آمده؟ و چرا فاعل حذف شده است؟

۲. بیشتر صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ مشمول این احادیث می‌شوند، نه به آن صورت که عده‌ای تصور می‌کنند آن‌ها فقط گروه اندکی هستند؛ و دلیل آن هم الفاظ و عبارات احادیثی است که از رسول خدا ﷺ به ما منتقل شده است؛ از جمله جامع بودن کلمه «اصحابم»؛ بنابراین روایات به صورتی ذکر نشده که مثلاً بگوید آنان یک شخص یا گروهی از اصحابم هستند یا عباراتی شبیه این‌ها، و برخی از آن کلمات به صراحت به عموم و کثرت دلالت دارند؛ مثل لفظ «قوم‌ها» که جمع «قوم» است. قوم به گروهی از مردم گفته می‌شود. گویی پیامبر گفته است «دسته دسته» و این تعبیری بسیار دقیق از سوی پیامبر خدا ﷺ است؛ به این دلیل که ورود آنان به جهنم به چندین دلیل صورت گرفته که کلمه «مرتد شدند» تمام این دلایل و اسباب را در خود جای می‌دهد.

۳. ملاحظات مربوط به کلمه «تغییر دادند» یا «پدید آوردند» یا «مرتد شدند»؛ به این معنا که این صحابه، بدعتی را پدید آوردند و سنت مصطفی ﷺ را از بین بردند، و به جای آن سنتی را بدعت نهادند؛ و این نکته‌ای است که عبارت‌های پیشین نبوی به آن اشاره می‌کنند: «تغییر دادند»، «پدید آوردند»، «مرتد شدند».

«تبدیل» به معنای قرارداد چیزی به جای چیزی دیگر است؛ همچنین در این جایگاه، به معنای تغییر دادن است؛ و روشن است که «پدید آوردن» به معنای ایجاد کردن چیز جدیدی است که در زمان پیامبر ﷺ شناخته شده نبوده، و امکان ندارد این موضوع، پس از گفتن حق تعالی، توسط رسول خدا ﷺ وضع یا تدوین نشده باشد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً ﴿﴾ (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را برایتان برگزیدم).

۴. نکته آخر در گفتار پیامبر خدا ﷺ این عبارت است: «بعد از تو». از طرفی این متن می‌تواند پنجره‌ای به روی نشانه‌ها و مفاهیم آینده‌نگرانه و منافقانه باز کند، و نیز از بُعدی دیگر حتی وجود ترتیب صعودی برای اعمال ریاکارانه و منافقانه را نیز برای ما بیان می‌کند.

اکنون باید نتیجه این مبحث و نکاتی را که قبلاً ذکر شد، بر اساس احادیثی که بخاری روایت کرده است مرتب کنیم. اول، صحیح نبودن تعریفی که بخاری از «صحابی» ارائه کرده است؛ زیرا دیدیم بیشتر آنان بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد می‌شوند و جز عده اندکی از این ارتداد جان سالم به در نمی‌برند؛ و سبب ارتداد آنان و خروج از دین مصطفی ﷺ و داخل شدنشان به جهنم، تبدیل و تغییر سنت پیامبر ﷺ، و ایجاد بدعتی است که بعد از پیامبر ﷺ آن را به‌عنوان سنت وضع می‌کنند؛ و این تغییر و تبدیل، باعث می‌شود شفاعت پیامبر اکرم ﷺ شامل حال آنان نشود و حتی پیامبر ﷺ تحمل نزدیک شدن به آنان را ندارد و مشاهده می‌کنیم می‌فرماید: «لعنت و لعنت بر شما».

در نهایت، این سنتِ هلاک‌کننده که باعث و سبب ارتداد صحابه بعد از رسول خدا ﷺ می‌شود، به یک مرد مشخص اختصاص دارد؛ ولی با این وجود، تا قبل از رحلت پیامبر خدا ﷺ نمی‌تواند جنبه عملی به خود بگیرد، و این همان نکته‌ای است که روایات پیش گفته به آن اشاره کرده‌اند: «بعد از تو» یا «پس از تو».

بنابراین، چیزی که میان «صحابه مرتد» و حوض رسول خدا ﷺ حائل می‌شود، مردی صاحب حق است که حق او را بعد از وفات پیامبر ﷺ غصب می‌کنند، و مشخص خواهد شد که او علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و به همین دلیل است که این عبارتها به‌صورت

آنچه بخاری روایت کرده است..... ۳۵

مجهول آمده‌اند. اگر پیامبر خدا ﷺ در این احادیث از این فرد به صراحت یاد می‌کرد، این احادیث به ما نمی‌رسید؛ به این ترتیب آنچه سوز تلخی را التیام می‌بخشد به‌طور مشخص در توضیح این نکته به ما رسید و مکر و حيله این کسانی که سنت مصطفی ﷺ را تغییر دادند شکست خورد.

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱ (نیرنگ می‌زنند و خداوند نیز [در پاسخشان] نیرنگ می‌زند و خداوند بهترین نیرنگ‌زندگان است).

در حالی که آنان نمی‌دانند مکرشان علیه خودشان آشکار می‌شود.^۲

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ (و خداوند بر کار خود غالب است اما بسیاری از مردم آگاه نیستند).

و می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُؤُكُم بِئُورٌ﴾^۴ (و مکر و فریب اینان به‌کلی نابود خواهد شد).

۱ - انفال: آیه ۳۰.

۲ - برای شناخت این آیه مبارکه به کتاب متشابهات و (روشگری‌های از دعوت‌های فرستادگان) از سید احمد الحسن رحمته‌الله علیه مراجعه کنید.

۳ - یوسف: آیه ۲۱.

۴ - فاطر: آیه ۱۰.

مبحث سوم:

آیا بیش از این هست؟

آتش جهنم در حال حاضر با اعمال بندگان، و فردا با بدن‌هایشان شعله‌ور خواهد شد؛ آیا خردمندی هست که خود را از زفیرِ جهنم رهایی بخشد؟ ﴿هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾^۱ (آیا بیشتر وجود دارد؟).

ای مردم، هرکس با رسول خدا ﷺ دشمنی کند جایگاهش جهنم است. چه خوبشاوند رسول خدا ﷺ بوده باشد و چه غریبه، و چه هم‌عصر رسول خدا ﷺ بوده باشد و چه نباشد؛ و شریعت سید و سرور فرستادگان بر همه جاری است و هیچ تفاوتی میان عرب و عجم وجود ندارد، مگر به واسطهٔ تقوا؛ و تقوا، یعنی پیروی و اطاعت از رسول خدا ﷺ؛ در غیر این صورت جایگاهش آتش جهنم است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «کل أمتي يدخلون الجنة إلا من أبي، قالوا: يا رسول الله، ومن يأبي؟ قال: من أطاعني دخل الجنة، و من عصاني فقد أبی»^۲ «همهٔ امت من وارد بهشت می‌شوند مگر آن کس که ابا کند و نخواهد. گفتند: ای رسول خدا چه کسی نمی‌خواهد؟ فرمود: کسی که مرا اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و کسی که از من نافرمانی کند، نخواسته است [وارد بهشت شود].»

۱- ق: آیه ۳۰.

۲- صحیح بخاری: کتاب اعتصام به کتاب و سنت: ح ۷۲۸۰ ص ۱۴۷.

صحابه پیامبر از این قاعده رسول خدا ﷺ مستثنا نیستند، و گزافه نگفته‌ام اگر بگویم آنان نسبت به این قاعده اولویت دارند؛ زیرا خطاب پیامبر خدا ﷺ به طور مستقیم متوجه آنان بوده است، و پس از آنان، متوجه کسانی است که تا روز قیامت بعد از آن‌ها می‌آیند.

روایاتی که قبلاً گفتیم این قاعده را روشن کرده‌اند؛ اینکه چون آنان تبدیل و تغییر ایجاد کردند، جایگاهشان آتش جهنم شد، نه حوض. برای روشن‌تر شدن این موضوع، روایاتی را در اینجا نقل می‌کنیم که بخاری در صحیح خود بیان کرده است، تا هیچ عذر و بهانه‌ای برای شخص بهانه‌گیر باقی نماند؛ هرچند او سعی کرده است آن را از «باب حوض» که قبلاً مروری بر آن داشتیم، دور نگه دارد. این بار از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است: «إنکم محشورون حفاة عراة غرلاً، ثم قرأ: (کما بدأنا أول خلقاً نعیده وعداً علینا إنا کنا فاعلین)، وأول من یکسی یوم القیامة إبراهیم، وإن أناساً من أصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: أصحابی أصحابی، فیقال: إنهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم، فأقول کما قال العبد الصالح: وکنت شهیداً علیهم ما دمت فیهم ... إلى قوله الحکیم»^۱ «شما در روز قیامت پابره‌نه، عریان و ختنه‌نشدۀ برانگیخته می‌شوید: ﴿کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إنا کُنَّا فاعِلین﴾ (همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است برعهده ما، که ما انجام‌دهنده‌ آنیم)؛ و اولین کسی که روز قیامت [لباس] پوشانده می‌شود ابراهیم (علیه السلام) است. آگاه باشید از اصحاب من کسانی هستند که به سمت چپ [جهنم] گرفته [و برده] می‌شوند. پس می‌گویم: یارانم یارانم! در پاسخ خطاب می‌آید: آن‌ها از زمانی که تو از آنان جدا شدی [وفات یافتی] پیوسته بر گذشته خود بازگشتند. بنابراین همان‌طور که عبد صالح گفت، می‌گویم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه

بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی)... تا انتهای سخن حق تعالی. «

و در حدیث دوم، با سندی دیگر از ابن عباس، رسول خدا ﷺ، مردم را خطاب کرده و فرموده است: «أيهما الناس، إنكم محشورون إلى الله حفاة عراة غرلاً، ثم قال: (كما بدأنا أول خلق نعيده وعداً علينا إنا كنا فاعلين) إلى آخر الآية، ثم قال: ألا وأن أول الخلائق يكسى يوم القيامة إبراهيم، ألا وأنه يجاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: يا رب أصحابي، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول كما قال العبد الصالح: وكنت عليهم ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم؛ فيقال: إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم»^۱ «ای مردم، شما در روز قیامت پابرهنه، عریان و ختنه نشده برانگیخته می‌شوید: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم. وعده‌ای است برعهده ما، که ما انجام‌دهنده‌آئیم) ... تا آخر آیه؛ سپس فرمود: و اولین کسی که روز قیامت [لباس] پوشانده می‌پوشد ابراهیم (علیه السلام) است. آگاه باشید از اصحاب من کسانی هستند که به سمت چپ [جهنم] گرفته [و برده] می‌شوند. پس می‌گویم: پروردگارا یارانم! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آن‌ها بعد از تو چه بدعتی نهادند. پس من همان طور که عبد صالح گفت، می‌گویم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی). گفته می‌شود: آن‌ها از زمانی که تو از آنان جدا شدی [وفات یافتی] پیوسته بر گذشته خود بازگشتند.»

در سومین روایت از ابن عباس با سندی متفاوت از آنچه پیش‌تر از رسول خدا ﷺ نقل شده، پیامبر خطبه خواند و فرمود: «إنكم محشورون إلى الله حفاة عراة غرلاً، (كما بدأنا أول

۱- صحیح بخاری: کتاب التفسیر، باب «تا هنگامی که در میانشان بودم مراقبشان بودم»، ح ۴۶۲۵ ص ۹۳۶.

خلق تعیده وعداً علینا إنا كنا فاعلین)، ثم إن أول من یکسی یوم القیامة إیراهیم، ألا أنه بیجا
برجال من أمتی فیؤخذ به ذات الشمال، فأقول: یا رب أصحابی، فیقال: لا تدری ما أحدثوا
بعدک، فأقول کما قال العبد الصالح: وکنت علیهم شهیداً ما دمت فیهِ؛ إلی قوله: «شهیداً»،
فیقال: إن هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم»^۱ «به راستی شما در روز قیامت
پارهنه، عریان و ختنه نشده برانگیخته می شوید: ﴿کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا
كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی گردانیم.
وعده‌ای است برعهده ما، که ما انجام‌دهنده آنیم). سپس اولین کسی که روز قیامت
[لباس] پوشانده می شود، ابراهیم (علیه السلام) است. آگاه باشید از اصحاب من کسانی هستند که
به سمت چپ [جهنم] گرفته [و برده] می شوند. پس می گویم: پروردگارا یارانم! گفته
می شود: تو نمی دانی آن‌ها بعد از تو چه بدعتی نهادند. پس من همان طور که عبد صالح
گفت، می گویم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ﴾ (و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود
بر آنان نگهبان بودی). گفته می شود: آن‌ها از زمانی که تو از آنان جدا شدی [وفات یافتی]
پیوسته بر گذشته خود بازگشتند.»

این حدیث مشهور است و به شکل مستفیض از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت، و تکرار شده است تا
کسی مدعی نشود همه صحابه در بهشت جای دارند؛ و اما نکته‌ای که در این حدیث سه‌گانه
توجه ما را جلب می کند این فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است:

«اینان پیوسته از زمانی که از آنان جدا شدی مرتد بودند.»

«آنان پیوسته بر گذشته خود بازگشتند.»

۱- صحیح بخاری: کتاب التفسیر، باب «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را
بازمی گردانیم»، ح ۴۷۴۰ ص ۹۷۴.

یعنی آنان از این بدعتی که بعد از رسول خدا ﷺ آن را سنت نهادند، یا همان طور که پیش‌تر مرور کردیم، پدید آوردند، توبه نکردند و از آن بازنگشتند «پیوسته بودند ... از زمانی که از آنان جدا شدی»؛ یا به معنای دیگر از نظر آنان تبدیل به سنتی شد، و حتی از جمله اعتقادات و باورهای شد که آن را پاس می‌داشتند؛ نه از آن توبه می‌کنند و نه به صورت صریح و روشن برای همگان روشن می‌شود، مگر هنگامی که آنان را از حوض دور می‌کنند. و چندین بار این عبارت را مشاهده کردیم: «حتی إذا أهویت لأناولهم»^۱ «هنگامی که خواستم آنان را بگیرم.» و ان شاء الله بیان شافی و وافی در خصوص این نکته خواهد آمد.

حال به روایت جدیدی می‌پردازیم که بخاری در صحیح خود روایت کرده است؛ این مرتبه از عطاء بن یسار، از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بینا أنا قائم إذا زمره حتی إذا عرفتهم خرج رجل من بینی وینهم، فقال: هلم. فقلت: أين. قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم، قال: إنهم ارتدوا بعدك علی أدبارهم القهقری، فلا أراه یخلص منهم إلا مثل همل النعم»^۲ «در حالی که من [کنار حوض ایستاده‌ام] ناگاه عده‌ای می‌آیند. تا من آن‌ها را می‌شناسم مردی میان من و آنان قرار می‌گیرد و می‌گوید: بروید. می‌پرسم: [این‌ها را] به کجا می‌برید؟ می‌گوید: به خدا قسم به سوی آتش. می‌پرسم: مگر این‌ها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: این‌ها بعد از رحلت تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت برگشتند. پس می‌بینم از این صحابه جز تعداد اندکی، از جهنم خلاصی نمی‌یابند.»

باید به خواننده خاطر نشان کنم این حدیث گواه روشنی است که همه نکات گفته شده را در خود جمع کرده است؛ نکات که در اغلب میان صراحت، و ایما و اشاره در نوسان بوده‌اند. نکات زیر قابل توجه است:

۱- به مبحث سابق مراجعه کنید.

۲- صحیح بخاری: کتاب الرقاق، باب «در حوض»، ح ۶۵۸۷ ص ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶.

۱. خارج شدن صحابه از دین خدا به صورت گروه گروه یا دسته دسته بوده، و در این تقسیمات گروهی (دسته دسته) عدالت الهی قابل مشاهده است. توضیح این نکته در ادامه خواهد آمد.

۲. اگر انسان درباره نوع این گناه یا این بدعتی که آن‌ها به وجود آورده اند تفکر کند قطعاً خواهد دید بدعتی درباره اصل اعتقادات بوده است؛ زیرا، نتیجه این گناه، خارج شدن آنان از دین و مرتدشدنشان است؛ بنابراین مجازاتش «به خدا سوگند، به سوی آتش و جهنم» است. چه بسا خواننده بپرسد چگونه آن‌ها اصل و منشأ عقیده را تغییر دادند، در حالی که صحابه، ذات و صفات الهی و نبوت و آنچه به آن مربوط می‌شود یا معاد و جزئیات روز قیامت را انکار نکرده‌اند؟ پاسخ خواهد آمد.

۳. ما در اینجا با تغییر عبارات حدیث، متوجه تغییر سبک بلاغی (اسلوب بیانی) متن می‌شویم. به جای ساختار مجهول در احادیث قبلی مشاهده می‌کردیم. در اینجا به استفاده از اثر مشخص پرداخته است؛ هرچند این اثر مشخص همچنان دارای ابهام است. بنابراین، به جای پنهان کردن فاعل به طور کلی، در اینجا آن را با عنوان «رجلاً» «مردی» مشاهده می‌کنیم. درست است که پیامبر خدا ﷺ به طور صریح این فاعل را مشخص نمی‌کند اما روشن می‌فرماید او یک انسان است که اصحاب پیامبر را به سوی آتش سوق می‌دهد، و جز تعداد اندکی، از جهنم خلاصی نمی‌یابند.^۱

برای روشن تر شدن مطلب می‌گوییم: بعد از وفات رسول خدا ﷺ همان طور که رسول خدا ﷺ در این احادیث می‌فرماید یک حرکت ارتداد جمعی رخ داده است. پس جز تعداد اندکی، از آنان در امان نمی‌مانند؛ و «بعد از تو» به طور مشخص یعنی بعد از رسول خدا ﷺ،

۱ - منظور از «همل النعم» (تعداد اندکی) موجود در حدیث شریف به معنای چهارپایان و دام‌هایی است که از گله خود خارج می‌شوند و راه خود را گم می‌کنند. شما می‌توانید نسبت پایین آن‌ها را تصور کنید و رسول خدا ﷺ در اینجا می‌فرماید نسبت کسانی که از ارتداد در امان هستند به مقدار «همل النعم» است؛ یعنی به نسبت دام‌هایی است که از گله خود جدا می‌شوند، که بسیار اندک است.

و این موضوع به امر خلافت و جانشینی مربوط می‌شود؛ زیرا چنین اختلافی رخ نمی‌دهد مگر بعد از وفات رسول خدا ﷺ. به همین دلیل در روایات آمده است که «مردی» آنان را به سوی آتش سوق می‌دهد؛ زیرا آن خلافت، حق او، و امر آن متعلق به او بوده است، و گناهی که آن‌ها مرتکب شده‌اند به‌طور مشخص در رابطه با این مرد بوده است. گناهان بندگان از این دو حالت خارج نیست:

اول: گناه میان بنده و پروردگارش است، که در این صورت به خودش ظلم کرده است.

دوم: گناه میان بنده و شخص دیگری است، که در این صورت به دیگری ظلم کرده است.

نوع اول شامل شفاعت رسول خدا ﷺ می‌شود، اما نوع دوم مشمول شفاعت نیست؛ زیرا، مرتبط و متعلق به مظلوم است، و کمترین چیزی که می‌توان دربارهٔ احادیث قبلی گفت این است که گناه، از نوع دوم است. به همین دلیل شفاعت مصطفی ﷺ شامل حالشان نمی‌شود و حتی برعکس، می‌بینیم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لعنت و نفرین بر کسی که بعد از من تغییر و تبدیل ایجاد کرد.»

اکنون به جمع‌بندی خلاصهٔ احادیث مصطفی ﷺ می‌پردازیم:

۱. پس از رحلت پیامبر ﷺ جنبشی ارتدادی اتفاق افتاد.
۲. این حرکت ارتدادی، بر اثر تغییر سنت پیامبر ﷺ و بدعت‌نهادن سنتی بوده است که پیامبر آن را به وجودش نیاورده بود؛ بنابراین آنان سنتی به وجود آوردند و بدعتی را بنیان نهادند.
۳. این جنبش ارتدادی، در اصل اعتقاد و ایمان رخ داده است.

۴. این جنبش ارتدادی، بیشتر صحابه را شامل شده بود؛ بنابراین به صورت دسته‌دسته یا گروه‌گروه مرتد می‌شدند؛ به طوری که جز تعداد اندکی، از این ارتداد، جان سالم به در نبردند.

۵. صحابه به طور کلی، و امت به طور کلی‌تر، از این گناهی که سبب ارتدادشان بود توبه نکردند: «آنان پیوسته پس از وفات تو مرتد ماندند.»

۶. آنان مستحق غضب و طرد از رحمت خدا شدند و شفاعت پیامبر خدا ﷺ شامل حالشان نمی‌شود؛ زیرا درباره‌شان فرموده است: «لعنت و نفرین بر آنان.»

۷. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «و تو بر آنان شاهد بودی.» یعنی این گناه به جانشین و خلیفه وی مربوط می‌شود در حالی که او بعد از پیامبر ﷺ به طور کلی بر امت و به طور خاص بر صحابه، شاهد بوده است.

۸. این خلیفه یا وصی یا ولی یا شاهد، همان «مردی» است که مرتدشدگان را به سوی آتش جهنم سوق می‌دهد.

پس از این می‌گوییم: ای خواننده گرامی، سعی کن این نکات را در یک گناه به خصوص جمع کنی، تا بدانی صحابه چه گناهی مرتکب شدند که منجر به ارتداد از دین و بازگشت به گذشته‌شان شد، تا ما بتوانیم از قرارگرفتن در این گناه پرهیز کنیم و به همان فرجامی که آنان در آن سقوط کردند نرسیم. هیچ گناه خاصی را نمی‌یابیم که جامع تمام این نکات باشد که رسول خدا ﷺ ذکر کرده است مگر مسئله خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ، یا ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که رسول خدا ﷺ آن را ابلاغ، و در برابر همگان در غدیر خم اعلان فرمود.

جانشینی مطلق وجود ندارد، مگر پس از کسی که جانشین را تعیین می‌کند؛ بنابراین چنین چیزی مطرح نخواهد شد مگر بعد از پیامبر ﷺ؛ و این سنت الهی است که رسول خدا ﷺ به صراحت آن را بیان فرمود (ولایت الهی)؛ سنتی که صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ

آن را تغییر دادند و بدعت «شورا و انتخابات» را پدید آوردند و به این ترتیب سنت رسول خدا ﷺ (یعنی ولایت الهی) را تباه کردند؛ پس بار گناه این عمل و کسانی که تا روز قیامت به آن عمل می‌کنند بر دوش آنهاست.

می‌دانیم منصب ولایت عام، جزو اصول عقیده است، و این نکته‌ای است که اهل سنت و شیعه بر آن اتفاق نظر دارند، هرچند درباره اشخاص، اختلاف نظر داشته‌اند. پس این امر، جزو اصول عقیدتی است و عامل انجام این گناه از اهل آتش است. این گناهی است که تمامی صحابه بعد از پیامبر ﷺ مرتکبش شدند مگر کسانی که خداوند آنها را حفظ کرده است. اما ارتداد آنها به صورت گروه‌گروه یا دسته‌دسته به این علت است که عدالت الهی اقتضا می‌کند میان بنیان‌گذاران این ارتداد، و کسانی که در پیاده‌کردن آن تلاش می‌کنند، و کسانی که آن را می‌پذیرند و به آن رضایت می‌دهند، و کسانی که سکوت می‌کنند بدون اینکه اعتراضی به آن داشته باشند، برابری وجود نداشته باشد. این همان دلیل محسوس شدن گروهی و چندباره آنها به جهنم است و احادیث فرموده‌اند که آنها یک‌باره^۱ به جهنم هدایت می‌شوند؛ و خداوند دانا و حاکم است.

اما درباره نکته قبلی، به دلیل اینکه اعتقاد این امت همان بدعتی شد که مرتدین بعد از رسول خدا ﷺ برایشان تشریح کردند، بنابراین اهل سنت^۲ اعتقاد دارند اصل شورا و انتخابات همان قاعده‌ای است که رسول خدا ﷺ آن را سنت نهاد و ترویج کرد؛ در حالی که اغلب نمی‌دانند این همان بدعتی است که باعث ارتداد صحابه شد و باعث شد آنان سنت صحیح (ولایت الهی) را نابود کنند و به همین دلیل است که آنها توبه نکرده‌اند.

۱- اشارات دیگری در این خصوص از رسول خدا ﷺ وجود دارد؛ با این حال این معنا به این نکته اختصاص دارد.
 ۲- منصفانه است اشاره‌ای داشته باشیم به این نکته که آنچه اهل سنت در دوران نخستین گرفتارش شدند انکار وصیت رسول خدا ﷺ، و اولین اوصیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ بنابراین از دین مصطفی ﷺ مرتد شدند و این همان وضعیتی است که شیعه در آخرالزمان در دامش گرفتار شده، و منکر نیمه دوم وصیت رسول خدا ﷺ در اقرار به مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) شده‌اند که اولین آنان سید و سرور ما امام احمدالحسن (علیه السلام) است.

بنده معتقدم هرکس نکات گفته شده را مطالعه و بررسی کند به این نتیجه قطع و یقین پیدا می کند. در اینجا باز هم یادآوری می کنم این احادیث صرفاً از کتاب محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب «الجامع الصحیح» معروف به «صحیح بخاری» آورده شده اند.

در پایان این مبحث مایلم متذکر شوم این حرکت ارتداد در امت محمد (ص) مادام که در خط بدعت شورا حرکت می کنند و از سنت ولایت الهی روی گردان هستند همچنان ادامه دارد.

و شما خواننده گرامی تصور نکنید رسول خدا (ص) به این مسئله هشدار نداده است. بخاری از ابی ملیکه، از اسماء نقل کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرموده اند: «أنا علی الحوض انتظر من یرد علی فیؤخذ بناس من دونی، فأقول: أمتی، فیقول: لا تدری مشوا علی القهقری»^۱ «من در کنار حوض هستم در حالی که منتظرم به سوی من بیایند. مردمی را از من دور خواهند کرد. پس می گویم: اتمم. و او می گوید: تو نمی دانی آن ها بر مسیر عقب گرد حرکت کردند.»

در این حدیث بیان و تعبیر رسالتی متفاوتی وجود دارد؛ اینکه کسی که به سوی جهنم سوق داده می شود امت محمد (ص) است، و سبب آن، اعتقاد امت به بدعت و نابود کردن سنت است، که پیش تر بیان کردیم؛ همچنین در این حدیث یک قرینه مرتبط برای این موضوع وجود دارد؛ یعنی جمله: «آن ها بر مسیر عقب گرد حرکت کردند.»

اختلاف در مخاطب، اختلاف در گفتار را لازم می کند. از آنجا که در اینجا تعبیر به امت اختصاص دارد، تعبیر «آنان بر مسیر عقب گرد حرکت کردند» آمده است، در حالی که عبارت «آنان به دین گذشتگان خود بازگشتند» را در احادیث قبلی دیدیم که به صحابه اختصاص داشت و صحابه بعد از وفات پیامبر (ص) حکم پیامبر را در میان خود دگرگون، و آن را با سنتی

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب آنچه در باب این سخن حق تعالی روایت شده است: «وانتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة»، ح ۷۰۴۸ ص ۱۴۲۹.

(که به وجود آوردند و بنیانش نهادند) جایگزین کردند «تغییر دادند»؛ به همین دلیل عبارت «مرتد شدند» آمده است؛ اما درباره امت بعد از صحابه، نمی‌توان گفت آنان مرتد شدند؛ زیرا آنها به‌طور مستقیم از پیامبر ﷺ درباره امامت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) چیزی شنیده‌اند؛ بلکه درباره آنان تعبیر شده است که آنان بر راه ارتداد پیشین، راه پیمودند یا به تعبیر پیامبر ﷺ که هزاران درود و سلام بر او باد: «مشوا علی القهقری» «آنان بر مسیر عقب‌گرد حرکت کردند»؛ و این همان گناهی است که آنان را وارد جهنم می‌کند؛ و نیازی به تکرار نیست که این حدیث دوباره با ساختار مجهول آمده؛ زیرا پیامبر، آن مرد (وصی) را به‌جهت محافظت از حدیث ذکر نمی‌فرماید.

مبحث چهارم:

چه کسی ولی است؟

شکی نیست که خطوط این تحقیق مشخص و روشن است، و به صورت واضح و آشکار روشن شد که بخاری از راه درست منحرف شده است و صحابه پس از پیامبر ﷺ، به طور عام و نه مطلق مرتد شدند؛ زیرا آن‌ها متعرض چیزی شدند که برایشان حرام بود؛ یعنی سلب خلافت از علی بن ابی طالب (علیه السلام). در اینجا ما می‌خواهیم روشنگری‌های بیشتری از صحیح بخاری به طور مشخص درباره این نکته، یعنی ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشته باشیم. بیایید پاسخ را از آنچه مصعب بن سعد از پدرش نقل کرده است بیاوریم و ببینیم رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) چه فرموده است: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»^۱ «آیا راضی نمی‌شوی نسبت تو با من مانند نسبت هارون به موسی باشد با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست؟»

سپس بخاری در جایی دیگر از صحیح خود از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى»^۲ «آیا راضی نمی‌شوی نسبت تو با من مانند نسبت هارون به موسی باشد؟» این متن مقدس، نکات بسیاری در خود دارد که ما در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد و ان شاء الله بررسی بخش دوم را به ایستگاه دوم با بخاری یعنی «وصیت رسول خدا در صحیح بخاری» موکول می‌کنیم. می‌توان نکات زیر را در این حدیث مشاهده کرد:

۱- صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوه تبوک، ح ۴۴۱۶ ص ۸۸۸ - ۸۸۹.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی، باب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ح ۳۷۰۶ ص ۷۵۳.

۱. وصیت رسول خدا (ص) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نکته‌ای واضح و روشن است. هارون، وصی و وزیر و جانشین موسی (علیه السلام) در میان قومش بود و این یک واقعیت تاریخی و قرآنی ثابت شده است و نمی‌توان آن را انکار کرد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشینم باش، و اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن).

حق تعالی در حکایت از موسی (علیه السلام) می‌فرماید: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِى * هَارُونَ أَخِي * أَشَدُّ بِهِ أَرْزَى * وَأَشْرَكُهُ فِي أَمْرِى * كَى نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا * وَنَذْكُرْكَ كَثِيْرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۲ (و از اهل بیت من یکی را وزیر و معاون من قرار بده * هارون برادرم * پشت مرا به او محکم کن * و او را در امر من شریک ساز * تا دائم به ستایش و سپاس تو بپردازیم * و تو را بسیار یاد کنیم * که همانا بس تویی بینا به احوال ما * پروردگار فرمود: ای موسی آنچه را از ما خواستی همه به تو اعطا شد).

«جانشین من در میان قومم باش» چه معنایی دارد؟ و معنای «برای من وزیر و معاون قرار بده» چیست؟ واقعیت آن است که کسی که کتاب‌های احادیث پیامبر (ص) را مطالعه کند به‌طور قطع می‌پذیرد که این دو لفظ از طرف پیامبر (ص) در حق علی (علیه السلام) است، و همراه با این‌ها لفظ وصی نیز وارد شده است. احادیثی که الفاظ سه‌گانه «خلیفه»، «وصی» و «وزیر» را روایت کرده‌اند توسط این استادان و بزرگان راویان مثل حاکم در المستدرک علی الصحیحین، احمد بن حنبل در مسند خود، ترمذی در سنن، ابی‌داوود در سنن، طبرانی در کتاب فرهنگ لغت بزرگش، و الهندی در کتاب کنز العمال و ... روایت شده است.

این کلمات سه‌گانه توسط مورخانی مثل طبری در کتاب تاریخ خود، ابن اثیر در کتاب کامل، مسعودی در کتاب مروج، یعقوبی در کتاب تاریخش، و خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود، ابن عساکر در کتاب تاریخ، و ابن کثیر در کتاب البدایه، بازگو شده است.

در میان زندگی‌نامه‌نویسانی چون ابن هشام در کتاب سیره‌اش، و حلبی شافی در کتاب زندگی‌نامه‌اش، می‌توان این سه کلمه را در احادیث رسول خدا ﷺ در حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) یافت. همین نکته را در تفسیرهای قرآن کریم مثل طبری، ثعالبی، سیوطی، و ابن کثیر، و در علوم قرآن و اسباب نزول آن و ... نیز می‌توان دید.^۱

۲. از نکات دیگری که این احادیث به آن اشاره می‌کنند این است که ایمان به پیامبر خدا ﷺ معنا نخواهد داشت، مگر با پذیرفتن و ایمان آوردن به هارون این امت، یعنی امام علی (علیه السلام) و این همان نکته‌ای است که قرآن کریم برای هارون بنی اسرائیل ثابت کرده است. حق تعالی داستانی را درباره بنی اسرائیل نقل می‌کند که نشان می‌دهد آن‌ها این نکته را درک کرده‌اند: ﴿قَالُوا أَمَّا بَرِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾^۲ (گفتند به خدای جهانیان ایمان آوردیم * خدای موسی و هارون).

آن‌ها فقط به ذکر نام موسی (علیه السلام) بسنده نکردند؛ بلکه باید به صورت آشکارا نام هارون (علیه السلام) را نیز می‌گفتند و اقرار می‌کردند، و حتی در جایی مشاهده می‌کنیم نام هارون را پیش‌تر آورده‌اند:

﴿قَالَتِ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا أَمَّا بَرِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ﴾^۳ (پس ساحران به سجده افتادند و گفتند: به خدای هارون و موسی ایمان آوردیم).

۱- به اذن الهی از ذکر منابع با توجه به موجود بودنشان خودداری کردیم. زیرا این تحقیق فقط درباره بخاری است وگرنه دانستن منابع آن آسان است، ان شاء الله.

۲- اعراف: آیات ۱۲۱-۱۲۲.

۳- طه: آیه ۷۰.

در این مقدم شدن نام هارون، رمز و رازی وجود دارد. شاید یکی از وجوه حکمت این سخن آن باشد که متوجه شویم آن‌ها می‌دانستند راه ورود به مدینه رضای خدا و چگونگی سیراب شدن از فیض الهی را چه کسی می‌داند؛ وگرنه چگونه می‌توان به این شهر وارد شد، جز از طریق دروازه‌اش؟ هارون (علیه السلام) همان درب ورود برای اطاعت از موسی (علیه السلام) است. بر این اساس ایمان داشتن به امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) برای ایمان داشتن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لازم و ضروری است؛ و به همین دلیل مشاهده می‌کنیم در احادیث سابق ذکر شده است که آن‌ها از دین برگشتند و مرتد شدند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر این عبارت و این معنا در بیش از یک حدیث، تأکید کرده است. از جمله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها»^۱ «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.» و حتی بیعت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جز با تصدیق حق علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) محقق نمی‌شود و این نکته از صحیح بخاری خواهد آمد.

۳. از جمله نکاتی که حدیث قبلی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن اشاره دارد واجب بودن اطاعت از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است. همه امت باید از هر آنچه علی (علیه السلام) فرمان دهد اطاعت کنند، همان طور که خداوند پیروی از هارون را برای امتش واجب کرده بود: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾^۲ (گفت: نترسید من همراه شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم)، ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ...﴾^۳ (سپس بعد از آن‌ها موسی و هارون را مبعوث کردیم...)، ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...﴾^۴ (و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در قومم باش...).

اگر بخاری انصاف داشت دست‌کم یک‌دهم آنچه را اهل سنت از گفته‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق علی (علیه السلام) نقل کرده‌اند برای ما نقل می‌کرد؛ ولی خداوند اجازه نمی‌دهد جز

۱- توحید، صدوق: ص ۳۰۷، مستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲- طه: آیه ۴۶.

۳- یونس: آیه ۷۵.

۴- اعراف: آیه ۱۴۲.

آنکه نور خود را کامل کند. بنابراین، بخاری را می‌یابیم به صورتی که خودش متوجه نیست آنچه را خدا در حق اطاعت از علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داده است برای ما نقل می‌کند. او از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصا الله، ومن أطاع أميري فقد أطاعني، ومن عصى أميري فقد عصاني»^۱ «کسی که مرا اطاعت کند به راستی خدا را اطاعت کرده، و کسی که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است، و هرکس از امیر من اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هرکس امیرم را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

در اینجا لازم است به نشانه‌های دلالت لفظی و معنوی موجود در این حدیث اشاره‌ای داشته باشیم. درباره دلالت معنوی باید گفت این حدیث نشان می‌دهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معصوم از خطا است؛ چراکه اطاعت از فرمان نادرست، به روشنی نهی شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «السمع والطاعة على المرء فيما أحب وكره ما لم يؤمر بمعصية، فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة»^۲ «تا وقتی انسان به معصیت امر نشده باشد، سمع و طاعت (فرمانبرداری) درباره هر آنچه دوستش بدارد یا ناپسندش بدارد، بر او واجب است؛ اما اگر به معصیت امر شود، نه گوش دهد و نه اطاعت کند.» و اگر انسان‌ها امرکننده به گناه و منکر را اطاعت کنند حتی در آتش جهنم جاودانه خواهند بود: «لو دخلوها ما خرجوا منها أبداً إنما الطاعة في المعروف»^۳ «اگر وارد آن شدند هرگز از آن خارج نخواهند شد. به راستی اطاعت فقط در معروف است.»

۱- صحیح بخاری: کتاب احکام، باب اول، ح ۷۱۳۷ ص ۱۴۴۳.

۲- صحیح البخاری: کتاب الاحکام، باب السمع الطاعة للأمير ما لم يأمر بمعصية، ح ۷۱۴۴ ص ۱۴۴۴.

۳- اشاره به حدیث نقل شده از رسول الله صلی الله علیه و آله فی صحیح البخاری: کتاب الاحکام، باب السمع والطاعة، ح ۷۱۴۵ ص ۱۴۴۴.

به همین دلیل کسی که به شکل مطلق، اطاعت از او اطاعت از رسول خدا، و نافرمانی از او نافرمانی از رسول خداست، باید فردی معصوم باشد؛ به گونه ای که مردم را از راه هدایت، خارج و در گمراهی وارد نکند؛ درست مثل هارون پیامبر (علیه السلام) که به این صورت بود.

اما از نظر دلالت لفظی، اتصال «ی» در کلمه «امیری» (امیر من) به دلیل منتسب بودن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و توجه ذهنی اقتضا می کند کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منصوبش کرده است، معین و مشخص بوده و از قبل تعیین شده باشد؛ یعنی شخصیت این امیر مشخص بوده باشد، و این نکته ای است که راویان بزرگ و مشهور احادیث اهل سنت، مثل حاکم در «المستدرک علی صحیحین» و ذهبی در «التخلیص»، در حدیث زیر درباره تصریح بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده اند. آن ها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند: «من أطاعنی فقد أطاع الله، ومن عصانی فقد عصا الله، ومن أطاع علیاً فقد أطاعنی، ومن عصی علیاً فقد عصانی»^۱ «هرکس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است؛ و هرکس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

این نکته ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مناسبت های بسیاری به آن اشاره فرموده است؛ از جمله اشاره آن حضرت در این گفته اش است: «من كنت ولیه فعلی ولیه»^۲ «هرکس من ولی او بوده ام پس علی ولی او است.»

این نکته سوم از اشاراتی است که این گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای علی (علیه السلام) در خود دارد: «أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی؟» «آیا راضی و خشنود نمی شوی که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی؟»

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۱؛ ذهبی، در تلخیص، و به صحیح بودن آن بر اساس شروط دو شیخ مسلم و بخاری تصریح کرده است ولی آن دو آن را روایت نکرده اند.

۲- مسند احمد: ج ۵ ص ۳۵۰، سنن کبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵.

۴. به راستی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) مطیع‌ترین آفریدگان در برابر سرور فرستادگان بود؛ همان طور که هارون (علیه السلام) مطیع‌ترین انسان‌ها در برابر موسی کلیم بود؛ به همین دلیل موسی (علیه السلام) خودش را برای استغفار یاد نمی‌کرد مگر اینکه هارون را نیز به همراه خود یاد می‌کرد: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۱ (گفت: خدایا من و برادرم را بیامرز و ما را وارد رحمت خود بگردان که تو مهربان‌ترین مهربانان هستی).

و حتی موسی (علیه السلام) به مالک بودن هارون (علیه السلام) و فنا شدن هارون (علیه السلام) در موسی (علیه السلام) اقرار دارد. و اینکه هرگونه بخواهد می‌تواند درباره او رفتار کند: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۲ (گفت: پروردگارا به جز خودم و برادرم اختیار کسی را ندارم؛ پس میان ما و مردم فاسق جدایی انداز).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چندین مرتبه این فضیلت را با ایما و اشاره برای امیرالمؤمنین ثابت کرده است؛ از جمله حدیثی است که ما در صدد آن هستیم: (به منزله هارون نسبت به موسی). بلکه رسول خدا به ایما و اشاره بسنده نمی‌کند و عامدانه تصریح می‌فرماید؛ همان گونه که بخاری سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) را برای ما روایت می‌کند: «أنت مني وأنا منك»^۳ «تو از من هستی و من از تو».

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی طولانی که از براء نقل شده است می‌فرماید: «وقال لعلی: أنت مني وأنا منك»^۴ «و به علی (علیه السلام) فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم».

۱- اعراف: آیه ۱۵۱.

۲- مائده: آیه ۲۵.

۳- صحیح البخاری: کتاب فضایل أصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابی طالب، الحدیث الأول ص ۷۵۲.

۴- صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب عمرة القضاء، ح ۴۲۵۱ ص ۸۵۷ - ۸۵۸.

برای عرب زبان‌ها روشن است که این تعبیر رسول خدا ﷺ عمق بیشتری نسبت به «جایگاه هارون نسبت به موسی» در آیه پیش گفته دارد؛ زیرا سمت و سو و جهت‌گیری در این آیه، با رجوع هارون (علیه السلام) به سوی موسی (علیه السلام) یک طرفه است، اما حدیث پیامبر سمت و سوی دوجانبه دارد (علی به پیامبر) و (پیامبر به علی). و ان شاء الله در قسمت بعدی به این حدیث خواهیم پرداخت. اگر مایل باشید ما دلایل قطعی و یقینی و حتی بیش از آن را برای اثبات جایگاه وصی موسی، برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نسبت به رسول خدا ﷺ تقدیم می‌کنیم.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱ (پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را آمده، با تو مواجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان خود و شما خویشان خود را فراخوانیم؛ سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم).

و ما به کسانی که فقط به کتاب خدا ایمان دارند می‌گوییم: این شهادتی است از سوی خداوند مبنی بر اینکه علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) همان نفس رسول خدا ﷺ است، آیا شما ایمان دارید؟

مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه «فرزندان ما» در این آیه به امام حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و «زنان ما» به صدیقه طاهره حضرت زهرا (علیها السلام) و عبارت «نفس‌های ما» به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) اشاره دارد؛ و هر کس این مطلب را انکار می‌کند به او می‌گوییم: مباحله می‌کنیم پس لعنت خدا بر دروغ‌گویان!

با وجود این شهادت و گواهی از جانب خداوند چگونه ممکن است خردمندی که به عقل خود احترام می‌گذارد، شخصیتی را هر کس که می‌خواهد باشد بر علی بن ابی‌طالب مقدم بدارد و برتر بداند؟! در حالی که او طبق شهادت قرآن، خود پیامبر ﷺ بوده است؟! پس

برحذر باشید از اینکه از زمره کسانی باشید که مصداق این آیه قرار می‌گیرد: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱ (و پیامبر فرمود: پروردگارا همانا قوم من قرآن را رها کردند).

۵. از جمله نکات موجود در حدیث شریف این نکته است که علت ارتداد صحابه (که البته پیش‌تر متون آن‌ها از صحیح بخاری تقدیم شد) به دلیل نافرمانی از امام علی علیه السلام بوده است و این دقیقاً همان نکته‌ای است که ما در پی آن هستیم. قرآن کریم قصه ارتداد بنی اسرائیل را به گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی در آن نیست برای ما بازگو می‌کند؛ زیرا آنان هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام را پس از غیبت موسی علیه السلام نافرمانی کردند:

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى * قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ * فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي * قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْفَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ * أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا * وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ * قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْفُقْ قَوْلِي﴾^۲ (و ای موسی بازگو که چرا بر قومت سبقت گرفته و با شتاب به وعده‌گاه آمدی؟ * موسی عرضه داشت هم‌اینک قوم از پی من هستند و من خود برای خشنودی تو تعجیل کردم و بر آن‌ها تقدم جستم * خدا فرمود: همانا ما قوم تو را پس از آمدن تو آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه کرد * موسی [که از فتنه سامری آگاه شد]

۱- فرقان: آیه ۳۰.

۲- طه: آیات ۸۳-۹۴.

متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت و گفت: ای قوم! مگر پروردگارتان شما را وعده نیکو نداده بود؟ آیا این مدت به نظرتان طولانی نمود، یا خواستید غضب خدا شما را بگیرد که از وعده من تخلف کردید؟ * گفتند: ما به اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، اما محموله‌هایی از زیور فرعونیان با خود برداشته بودیم که در آتش افکندیم و همچنین سامری نیز بیفکند * و برای آن‌ها مجسمه گوساله‌ای را ساخت که صدای گوساله داشت. گفت: این خدای شما و خدای موسی است، و ایمان را رها کرد * آیا نمی‌دیدند آن گوساله سخنی به آن‌ها باز نمی‌گوید و برای ایشان سود و زیانی ندارد؟ * هارون از پیش به آن‌ها گفته بود: ای قوم! گوساله‌پرستی فریبتان داده است، پروردگارتان فقط خدای رحمان است، مرا پیروی کنید و مطیع فرمانم شوید * گفتند: ما همچنان او را عبادت می‌کنیم تا موسی به نزد ما برگردد * گفت: ای هارون وقتی دیدی ایشان گمراه شدند مانع تو چه بود؟ * که از من متابعت کنی؟ چرا فرمان مرا عصیان کردی؟ * گفت: ای پسر مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من بیم داشتم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و مراعات گفتار مرا نکردی).

سخن درباره این بحث را ان شاء الله به مبحث هفتم موکول می‌کنیم.

مبحث پنجم:

علت ارتداد و بازگشت به گذشته چیست؟

اکنون به بررسی مطالبی که در مباحث گذشته تقدیم کردیم ادامه می‌دهیم؛ یعنی بررسی علت ارتداد و بازگشت به عقب که پیامبر خدا ﷺ صحابه خود را به آن توصیف فرموده است. پیش‌تر یکی از ابعاد آن روشن شد که به دلیل شکستن عهد و پیمان ولایت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بوده است؛ همان عهدی که رسول خدا ﷺ در جایگاه‌های بسیاری از آن‌ها ستانده بود، همه را در غدیر خم^۱ یک‌جا جمع فرمود.

آنجا که ایشان ﷺ فرمود: «ألسنت اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله قال: فمن كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم والی من والاه و عادی من عاداه...»^۲ «آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستیم؟ گفتند: آری ای فرستاده خدا. فرمود: پس هرکس من مولا و سرور او هستم، علی مولای اوست. بار الها، هرکه علی را دوست بدارد، او را دوست بدار و هرکه را که با او دشمنی کند، دشمن بدار...»

۱- غدیر خم: برکه‌ای است در مسیر حجاج که در آنجا آب جمع می‌شود. این رویداد در حجة الوداع اتفاق افتاد و در آن آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) (امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم) نازل شد. مفسران بر آن اتفاق نظر دارند و برای کسی که تشنه نوشیدن است در غدیر خم نهایی شده است.

۲- درباره اینکه بخاری در اینجا روایت آورده است یا نه، صحبت خواهیم کرد، و ارتباط با این موضوع به‌طور مفصل خواهد آمد و ارتباط میان روایات حوض و ارتداد پس از پیامبر ﷺ ان شاء الله در جلد بعدی (وصیت رسول خدا ﷺ) در صحیح بخاری) شرح داده خواهد شد.

با توجه به اینکه این روایت از روایات متواتر در میان اهل سنت است، به همین دلیل، می‌بینیم روایات پیش‌گفته حوض با توجه به عبارت «**آن‌ها پس از تو مرتد شدند**» به قرینه لفظی متصل آمده‌اند؛ و همان طور که پیش‌تر گفته شد، از آنجا که این ارتداد به خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ ارتباط دارد، بنابراین فقط بعد از درگذشت پیامبر ﷺ رخ خواهد داد و این همان نکته‌ای است که قرینه لفظی موجود در روایات حوض به آن اشاره دارد: «**تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند**». زیرا رسول خدا ﷺ در زمان حیات خود از آن‌ها عهد و پیمان گرفت، ولی آن‌ها کسانی بودند که بعد از وفات رسول خدا ﷺ عهد را شکستند؛ و این همان گناهی است که از آن توبه نکرده‌اند. چراکه آن‌ها برای سلب خلافت، اصل شورا و انتخابات را بنیان نهادند، و کلام رسول خدا ﷺ به این مطلب اشاره دارد: «**از همان روزی که از آن‌ها جدا شدی، آن‌ها پیوسته در ارتداد بودند**».

در آنچه پیش‌تر گفته شد روشن شد امت محمد ﷺ پس از پیامبر ﷺ یکسان نبوده‌اند؛ بلکه میان آن‌ها بین مؤسس ارتداد، و دیگر مردم تفاوت وجود دارد؛ پس می‌بینیم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**یارانم، یارانم**» و علت ارتداد را در خود این حدیث برای ما بازگو می‌فرماید: «**آن‌ها پس از تو به گذشته خود بازگشتند [مرتد شدند]**». بنابراین آن‌ها کسانی هستند که کلام رسول خدا ﷺ را شنیدند و او از آن‌ها عهد و پیمان گرفت ولی عهدشکنی کردند و «**بعد از تو**» «**تبدیل و تغییر ایجاد کردند**».

اما هنگامی که نوبت به کسانی می‌رسد که راه این تبدیل‌کنندگان را در پیش گرفته‌اند رسول خدا ﷺ را می‌بینیم که می‌فرماید: «**پروردگارا، امتم؟**» و می‌بینیم ارتداد، علت دیگری غیر از آنچه بررسی شد دارد: «**آن‌ها بر مسیر عقب‌گرد حرکت کردند**».

نتیجه این [ارتداد امت] و آن [ارتداد اصحاب] این می‌شود که کسی از امت رسول خدا ﷺ بعد از ایشان ﷺ نجات نمی‌یابد مگر عده‌ای اندک همچون چهارپایانی که از گله جدا می‌شوند.

دوباره تأکید می‌کنم تمامی این‌ها در صحیح بخاری آمده‌اند نه در یک کتاب شیعی یا توسط نویسندۀ شیعی یا کسی که متمایل به تشیع بوده است تا بتوان به‌سادگی از آن‌ها ایراد گرفت؛ به‌علاوه این‌ها یک یا دو روایت نیست، بلکه تعداد زیادی روایت را در بخاری شامل می‌شوند؛ به‌طوری که نمی‌توان اشکالی از این نظر بر آن‌ها گرفت و حتی در میان صحابه مشهور بوده‌اند. حتی رسول خدا ﷺ برای مردم خطبه ایراد نمود و می‌بینیم سعید بن مسیب می‌گوید دربارهٔ اصحاب رسول خدا ﷺ صحبت می‌کردیم و ...

تا اینجا شباهت‌هایی میان امت سرور رسالت، محمد مصطفی ﷺ و امت موسی کلیم ﷺ در عدم اطاعت از وصی یافتیم، و حتی شباهت امت رسول خدا ﷺ در این خصوص، قطعی است. حال برای اینکه بتوانیم مباحث سوم و چهارم را جمع‌بندی کنیم باید جزئیات بیشتری را دربارهٔ شباهت‌های میان هارون امت سرور فرستادگان ﷺ «علی بن ابی طالب ﷺ» و هارون بنی اسرائیل بررسی کنیم، تا وسعت شباهت و یکسان بودن ارتداد صحابه از علی بن ابی طالب ﷺ را درست همانند امت موسی ﷺ که از هارون ﷺ مرتد شدند مشخص کنیم. نخستین این شباهت‌ها این نکته است که رسول خدا ﷺ میان مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار کرد، و در میان آن‌ها علی ﷺ را برای خود برگزید، و این افتخار از آن هیچ کس دیگری غیر از علی ﷺ نشد.^۱

از جمله وجوه تشابه که رسول خدا ﷺ بر آن تأکید می‌کرد آن است که وقتی از علت نام‌گذاری حسن ﷺ پرسید جبرئیل به ایشان گفت: اسم فرزند هارون ﷺ «شبر» را روی او بگذارد. به او فرمود: دوست من ای جبرائیل، زبان من عربی است. پس به ایشان گفت: نام

۱- برای مثال: حاکم نیشابوری با سند خود روایت می‌کند: «عبدالله بن عمر گفت: همین که رسول خدا ﷺ به مدینه وارد شد میان اصحاب خود اخوت و برادری برقرار کرد. علی با چشمان گریان آمد و گفت: ای رسول خدا، میان اصحاب برادری برقرار کردی و مرا با کسی برادر نکردی. فرمود: ای علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.»

او را حسن بگذار. همچنین نام گذاری حسین (علیه السلام) که معادل «شبیر» از فرزندان هارون (علیه السلام) است.^۱

از جمله وجوه شباهت‌ها این نکته است که ذریه موسی کلیم (علیه السلام) از فرزندان هارون بودند و خود موسی (علیه السلام) ذریه و امتدادی نداشت مگر از پشت برادرش هارون (علیه السلام). ما این شباهت را درباره ذریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از فرزندان علی (علیه السلام) بوده‌اند مشاهده می‌کنیم. به همین دلیل می‌بینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) همیشه تأکید می‌فرمود: «این فرزند من است»، «فرزند من»، «این دو فرزندان من هستند» و دلایل بسیار دیگری که از بیانشان خودداری می‌کنیم؛

۱- شیخ صدوق روایت می‌کند: (۲۰۹/۳-... از زید بن علی از پدر بزرگوارش علی بن حسین (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «هنگامی که فاطمه (علیها السلام) وضع حمل نمود و امام حسن (علیه السلام) متولد شد، به علی (علیه السلام) عرض کرد: نامی برای این مولود بگذار. حضرت فرمود: من در نام گذاری بر این مولود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشی نمی‌گیرم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد. مولود را در پارچه‌ای زرد پیچیدند و به محضرش آوردند. حضرت فرمود: مگر من نهی نکرده و سفارش نکرده بودم نوزاد را در پارچه زرد نیچید؟! سپس پارچه را از او باز کرد و او را در پارچه‌ای سفید پیچید. سپس به علی (علیه السلام) فرمود: آیا نامی برایش گذارده‌اید؟ علی (علیه السلام) فرمود: من در نام گذاری بر شما پیشی نخواهم گرفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من نیز در نام گذاری این طفل بر پروردگار عزوجل پیشی نخواهم گرفت. پس حق تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمد (صلی الله علیه و آله) داده شده، پایین برو و سلام و تهنیت مرا به او برسان و بگو: علی (علیه السلام) نسبت به تو به منزله هارون (علیه السلام) نسبت به موسی (علیه السلام) است، پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار. جبرئیل به زمین آمد و تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت و سپس عرضه داشت: حق جل جلاله شما را امر می‌کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام بگذاری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نام فرزند هارون چیست؟ جبرئیل فرمود: نام فرزند هارون چیست؟ است نه عبری. جبرئیل عرض کرد: نامش را حسن بگذار. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را حسن نامید. و هنگامی که امام حسین (علیه السلام) متولد شد خدای تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمد (صلی الله علیه و آله) داده شده، پایین برو و به او سلام و تهنیت بگو و عرض کن: علی (علیه السلام) نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است؛ پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار. جبرئیل به زمین آمد و تهنیت خدای تعالی را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت و سپس عرضه داشت: حق جل جلاله شما را امر می‌کند این مولود را به اسم فرزند هارون نام بگذاری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نام فرزند هارون چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: شبیر. حضرت فرمودند: زبان من عبری است نه عبری، جبرئیل عرض کرد: نامش را حسین بگذار.» امالی: ص ۱۹۸.

ذهبی با سند خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است: «من دو فرزندم را به نام دو فرزند هارون، شبیر و شبیر نامیدم.» سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۴۷.

چراکه گواهی و شهادت خداوند سبحان برای اینکه آن‌ها فرزندان رسول خدا ﷺ هستند وجود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۱ (پس بگو بیایید فرزندانمان را و فرزندانتان را دعوت کنیم).

از جمله وجوه شباهت‌ها دربارهٔ حدیث پیش‌گفته از رسول خدا ﷺ منظور حدیث منزلت است که بخاری روایتش کرده است. و از جمله متونی که پیامبر خدا ﷺ می‌خواست با آن این عقیده را در وجود اصحاب به‌طور خاص و امت به‌طور عام تثبیت و تحکیم کند، دعایی است که پیامبر ﷺ می‌خواند، آنجا که اسماء بنت عمیس نقل می‌کند: شنیدم وقتی رسول خدا فرمود ﴿اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ (خداوندا، برای من وزیری از خاندانم قرار بده) رسول خدا پروردگارش را دعا کرد و فرمود: «بارالها! من از تو همان را تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد: خداوندا، برایم وزیری از اهل‌م قرار بده، علی (علیه السلام) برادرم را، و با او پشتم را محکم کن.»^۲

اما هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾^۳ (و از خاندانم، جانشینی برای من قرار ده) رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوندا با برادرم علی، پشتم را استوار ساز.» پس خداوند او را اجابت فرمود؛ همان‌طور که سیوطی آن را در تفسیر این آیه^۴ روایت کرده است و ملاحظه می‌کنیم که به شرح و توضیح بیشتری نیاز ندارد.

برای روشن‌تر شدن مطلب و برای نشان‌دادن استواری و تحکیم این عقیده در وجود صحابه، و حتی بزرگان صحابه از نظر اهل سنت، یعنی عمر خطاب، مثالی از صحیح بخاری می‌آوریم. پس از آنکه خبر وفات پیامبر ﷺ به او می‌رسد می‌بینیم او هرکسی را که خبر وفات پیامبر ﷺ را به او می‌دهد کتک می‌زند و تهدیدش می‌کند، و حتی سوگند یاد می‌کند که

۱- آل عمران: آیه ۶۱.

۲- شواهد تنزیل حسانانی: ج ۱ ص ۴۸۰.

۳- طه: آیه ۲۹.

۴- الدر المنثور: ج ۴ ص ۲۶۵.

رسول خدا ﷺ نمرده و از غیبت خود باز خواهد گشت، و اینکه یک امتحان است همان طور که بنی اسرائیل با غیبت موسی (علیه السلام) آزموده شدند، پیامبر ﷺ باز خواهد گشت و دست و پای منافقین را قطع خواهد کرد، و حتی وقتی ابوبکر چندین مرتبه او را سرزنش می کند عمر به او گوش نمی دهد.

موضع گیری عمر در اینجا تنها برای تثبیت مشابهت و رفتارهای یکسان میان امت سید مرسلین ﷺ با امت بنی اسرائیل بود؛ و از آنجا که عمر، بنیان گذار اصل و اعتقاد شورا بود، بنابراین او اولین کسی است که در برابر «ولایت الهی» یا همان وصی پیامبر ﷺ ایستاد. پس درباره این وجوه تشابه و جایگاه علی (علیه السلام) در نهایت علم و آگاهی قرار داشت.^۱

﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾^۲ (من ترسیدم بگوئی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و سخنم را حفظ نکردی).

حق هارون (علیه السلام) غصب و غارت شد و کلامش شنیده نشد. اینجا نیز حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) غارت خواهد شد، و قطعاً برای سلب خلافت از او، نقشه ای طرح ریزی شده بود و همان طور که پیش از این گفتیم از جمله اشارات احادیث حوض، شواهد وجود ترتیب تصاعدی در کارهای منافقانه است.

۱- از جمله عجایب، جسارت و گستاخی این اشخاص در برابر خداوند عزوجل است که خلافت را در طول دوران سلب می کنند. آن ها حق ولی را به خوبی می شناسند و حتی در وجودشان ریشه دوانده است؛ درست مثل موضع گیری خلیفه دوم که گفته شد. بنده بشخصه یکی از آن ها را به چشم خود دیدم (مقصودم حیدر مشتت است). وی بعد از اینکه به همراه جماعت خود، با امام زمان خود (احمد الحسن (علیه السلام)) مخالفت و دشمنی کرد، و به سید احمد الحسن (علیه السلام) در نزدیکی مسجد سهله و به طور مشخص نزدیک در مسجد گفت: «تو مثل جدت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستی، پس در خانه خود بنشین و مانند علی (علیه السلام) در را به روی خود ببند.» اما افسوس و افسوس، که این همان روز بزرگ خداست، (و وِبَّأَيْ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (ولی خداوند اجازه نمی دهد؛ تا اینکه نور خود را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید).

به معنای دیگر، در زمان پیامبر ﷺ زمینه‌سازی برای سلب خلافت، از پیش طراحی شده بود؛ سپس هرچه زمان وفات پیامبر ﷺ نزدیک‌تر می‌شد این آمادگی و زمینه‌سازی روزبه‌روز افزایش می‌یافت. سرپیچی از سپاه اسامه بن زید که پیامبر ﷺ آن‌ها را به پیوستن به آن فرمان داده بود قسمتی از این طرح و نقشه بود. در نهایت، این نقشه عملی، و خلافت رسول خدا ﷺ غصب شد.

به صحیح بخاری بازمی‌گردیم تا این کلام را که هم عایشه همسر پیامبر ﷺ و هم ابن عباس روایت کرده‌اند متوجه شویم:

«ان ابابکر خرج و عمر یکلم الناس، فقال: اجلس، فابی، فقال اجلس، فابی، فتشهد ابوبکر فمال الیه الناس و ترکوا عمر»^۱ «ابوبکر خارج شد در حالی که عمر با مردم سخن می‌گفت. گفت: بنشین. او مخالفت کرد. گفت: بنشین. او مخالفت کرد. ابوبکر شهادت داد و مردم به سوی او روی برگرداندند و عمر را رها کردند.»

جا دارد بپرسیم عمر چه می‌گفت که ابوبکر او را وادار به سکوت کرد؟

برای فهمیدن این مطلب به حدیثی که بخاری از عایشه روایت کرده است مراجعه می‌کنیم: «ان رسول الله مات و ابوبکر بالسنح فقام عمر یقول والله مامات رسول الله قالت و قال عمر والله ماکان یقع فی قلبی الا ذلک و لیبعثنه والله فلیقطع ایدی رجال و ارجلهم...»^۲ «پیامبر وفات کرد و ابوبکر در سنح بود. عمر برخاست در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند رسول خدا نمرده است. گفت: عمر گفت: به خدا سوگند جز این چیزی در قلبم واقع نشده است که خدا او را برمی‌انگیزد، و دست و پاهای مردان [منافق] را قطع می‌کند...»

۱- صحیح بخاری: کتاب الجنائز، فصل واردشدن بر میت بعد از مرگ هنگامی که در کفن پیچیده شد. ح ۱۲۴۲-

۱۲۴۲ ص ۲۵۲-۲۵.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضایل اصحاب پیامبر، فصل ۳۴ ح ۳۶۶۷ ص ۷۴۳.

حال به این جمله‌ها توجه کنید: «پیامبر خدا نمرده است»، «به خدا سوگند جز این چیزی در قلبم واقع نشد»، «خداوند او را برمی‌انگیزد»، «و دست و پاها را قطع می‌کند».

واقعیت این است که هرکدام از این جمله‌ها و عبارت‌ها، به مفاهیم عمیق معنوی و عقیدتی اشاره دارد که ما از آن‌ها گذر می‌کنیم، همان طور که از علت سکوت عمر، هنگامی که ابوبکر او را به خاموشی و سکوت امر کرد، با وجود عدم سکوتش در فرمان اول از سوی ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده، گذر می‌کنیم؛ چراکه توضیح آن، ما را از موضوع این تحقیق خارج می‌کند.

بار دیگر به عمر بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز می‌گردیم و می‌بینیم، وقتی در اعتقاد به اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمرده است و باز خواهد گشت، زیاده‌روی می‌کند، ابوبکر به عمر می‌گوید: «ایها الحالف علی رسلك»^۱ «ای کسی که به رسولان سوگند یاد می‌کنی».

اینجا استواری این اعتقاد در روح و روان عمر برای ما روشن می‌شود (اعتقاد به وجود این مشابهت که هرچه در امت موسی (علیه السلام) بود در این امت نیز خواهد بود). به‌راستی این بهترین محملی است که عمر می‌تواند باری رویش سوار کند؛ وگرنه او از آیه‌های قرآن کریم اطلاعی ندارد؛ یعنی گویی اصلاً قرآن نخوانده است! نه اینکه نسبت به یک یا دو آیه جاهل باشد، بلکه از شریعت سرور فرستادگان اطلاعی ندارد، و گویی آن هنگام رسول خدا مکرر بیان می‌کرد که فرستاده پروردگارم بیاید: «یوشك أن یدعی فأجیب» «نزدیک است خوانده شوم و من اجابت کنم»، «ما أرى الا قرب أجلی» «چیزی جز نزدیکی اجلم را نمی‌بینم» و بسیاری سخنان دیگر، اصلاً به‌همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است؛ و عذر و بهانه‌تراشی او و هرکس که برای همراهی با لشکر اسامه بهانه‌تراشی کرده است دروغی بیش نیست؛ و موارد بسیار دیگری که در اینجا مایل نیستیم به آن‌ها بپردازیم.

چه بسا شخصی بگوید: سخن عمر خطاب پیش از تحویل گرفتن خلافت توسط ابوبکر بود؛ پس جایی برای استدلال نیست؛ اما هرکسی که مطالب گفته شده را مطالعه کرده باشد متوجه بطلان این گفته خواهد شد. شواهد و دلایل بسیاری برای بطلان این گفته وجود دارد. اول اینکه ابوبکر و عمر بلافاصله پس از وفات پیامبر ﷺ به سقیفه بنی ساعده رفتند و پیامبر خدا ﷺ را در حالی که هنوز در لباس هایش بود و دفن نشده، و حتی غسل داده نشده بود رها کردند.

حال اگر ما بازگشت آن‌ها از سپاه اسامه و رهاکردن جنازهٔ پیامبر ﷺ، و رفتنشان به بنی ساعده و نزاع صوری که میان ابوبکر و عمر و ابو عبیده اتفاق افتاد را یک‌جا جمع‌بندی کنیم، تصویر برایمان روشن‌تر می‌شود؛ اینکه سرور جهانیان رها، و فرمانروایی و حکومت به او ترجیح داده می‌شود!

با این حال، به آنچه می‌گوییم گوش دل بسیار و راه برون‌رفت را بر خود نبند: اینکه اگرچه خلافت در زمان پیامبر ﷺ عملاً غصب نشده بود، در واقع عملاً خلع شده بود؛ و به معنای دیگر اگرچه سلب خلافت به ظاهر محقق نشده بود، در حکم یک مسروقه بود؛ چراکه از پیش طراحی و برایش برنامه‌ریزی شده بود؛ و این همان انگیزه‌ای است که عمر را وادار کرد به سرور جهانیان بگوید: «إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُر»^۱ (پیامبر هذیان می‌گوید).

این گفته را فعلاً برای بحثی مفصل‌تر رها می‌کنیم. اگر ما جنبه‌ای دیگر را بررسی کنیم توطئهٔ سلب خلافت برایمان آشکار خواهد شد؛ توطئه‌ای که اجرای آن پس از وفات پیامبر ﷺ صورت گرفت؛ و از آنجا که شرط کردیم منابع از صحیح بخاری باشد بنده از حدیثی طولانی، قسمتی را که به این موضوع ارتباط دارد می‌آورم:

۱- سخن عمر بن خطاب را به‌طور مفصل در فصل دوم از «تأملاتی بر صحیح بخاری» (وصیت رسول خدا ﷺ در صحیح بخاری) بررسی می‌کنیم.

«فحمد الله ابوبکر و اثنی علیه و قال: من كان يعبد محمدا فان محمدا قد مات و من كان يعبد الله فان الله حي لا يموت و قال تعالى: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ و قال: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴۴) قال: فنشج الناس بيبكون قال: و اجتمعت الانصار الى سعد بن عباده فى سقيفه بنى ساعده بنى سعد فقالوا «منا امير و منكم امير» فذهب اليهم ابوبکر و عمر ابن الخطاب و ابو عبيده بن الجراح فذهب عمر يتكلم فأسكته ابوبکر و كان عمر يقول: و الله ما اردت بذلك الا انى قد هيات كلاما يعجبني خشيت أن لا يبلغه ابوبکر ثم تكلم ابوبکر فتكلم ابلغ الناس فقال فى كلامه ...»^۱

«ابوبکر، خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و گفت: هرآنکه محمد را می پرستید، اینک محمد مرده است و هر آنکه خدا را می پرستید پس خداوند زنده ای است که نمی میرد. خداوند می فرماید: (بدون شک، تو خواهی مرد و آنها نیز می میرند) و می فرماید: (محمد جز یک فرستاده نیست که پیش از او نیز فرستادگانی بودند و درگذشتند، آیا اگر او به مرگ یا شهادت درگذشت شما باز به دین جاهلیت خود بازخواهید گشت؟ پس هرکه مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، و البته خدا جزای نیک به اعمال شکرگزاران عطا می کند) (آل عمران، ۱۴۴). گفت: پس مردم بلند گریه کردند. گفت: و انصار نزد سعد بن عباده در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و گفتند: «امیری از ما و امیری از شما.» ابوبکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح به سوی آنها رفتند. عمر می رفت در حالی که سخن می گفت. ابوبکر او را ساکت کرد. عمر می گفت: به خدا سوگند از آن سخن قصد و غرضی نداشتم مگر اینکه سخنی آماده کردم که از آن خوشم آمده بود. ترسیدم ابوبکر آن را نرساند. سپس ابوبکر سخن گفت و به بلیغ ترین شکل سخن گفت: و در کلام خود گفت...»

حال قدمی به سوی آنچه گفته شد و به طور دقیق به سخن عمر برمی داریم و او را نگران و مضطرب خواهیم دید در حالی که سخنی نادرست و اساساً در تضاد با اسلام می گوید؛ به طوری که ابوبکر او را چندین بار ساکت می کند.

چه بسا بگویم دلیل آن، وقوع مصیبت وفات پیامبر ﷺ بود!

و بگویم این مصیبت برای او بسیار سخت و دشوار بود؛ به طوری که عقلش را از دست داد و گفت آنچه را که گفت!

اما ناگهان او ما را با سخنی جدید غافل گیر می کند. به گفته او توجه کنید: «فقط سخنی آماده کردم که از آن خوشم آمده بود.»

حال باید پرسیم عمر چه وقت، خطبه ای را آماده می کند که از آن خوشش آمده است؟ آیا هنگام مصیبت و ضربه ای که به او وارد شده بود؟! یا پیش از آن؟!!

این نکته به کنار؛ بیاید روی بُعد لغوی کلمه «أعجبنی» (از آن خوشم آمد) تأمل کنیم، تا برای ما روشن شود عمر، روی این خطبه کار کرده است. او آن را مرور و ارزیابی کرده بود و روی جملاتی که می خواست بیانشان کند تأمل کرده بود تا آنجا که عبارت «کلام أعجبنی» «سخنی بود که به دلم نشست و از آن خوشم آمده بود» بر آن اطلاق شود؛ وگرنه ممکن نیست عبارت «به دلم نشسته بود» یا «از آن خوشم آمده بود» بر آن اطلاق شود؛ و این نکته برای هرکسی که زبان عرب را می فهمد بدیهی و روشن است.

حقیقتاً در این گفته، امور شگفت و عجیبی وجود دارد که نمی خواهیم واردشان شوم. به خدا سوگند هیچ کس این حق را انکار نمی کند مگر انسان ستمکار یا کسی که در وجودش بهره ای برای شیطان وجود داشته باشد. پس از این دیگر چیزی ندارم جز اینکه کلام خداوند سبحان را برای شما تلاوت کنم:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ اذْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ

سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ
وُجُوهُهُمْ وَأُدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْحَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ * أَمْ
حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿١﴾ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟! یا
بر دل‌هایشان قفل‌هایی است؟! * بی‌تردید کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنان
[به همان عقاید باطل و کردار ناپسندشان] برگشتند، شیطان زشتی‌هایشان را در نظرشان
آراست و آنان را در آرزوهای دور و دراز انداخت * این به سبب آن است که آنان به کسانی که
نازل شدن وحی را خوش نداشتند گفتند: [ما] در بعضی از امور از شما اطاعت خواهیم کرد.
در حالی که خدا اسرارشان را می‌داند * پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان
را می‌گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می‌زنند چگونه خواهد بود؟! *
این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند و خشنودی او
را خوش نداشتند؛ در نتیجه اعمالشان را تباه و بی‌اثر کرد * بلکه کسانی که در دل‌هایشان
بیماری است گمان کردند خدا کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد؟).

مبحث ششم:

برترین مخلوقات

از مطالب گفته شده روشن شد قرآن کریم و احادیث شریف، به ارتداد صحابه حکم می دهند. حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قَتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ (محمد جز یک فرستاده نیست که پیش از او فرستادگانی بودند و درگذشتند. آیا اگر او به مرگ یا شهادت درگذشت شما باز به دین جاهلیت خود بازخواهید گشت؟ پس هرکه مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، و البته خدا جزای نیک به شکرگزاران عطا فرماید).

از احادیث حوض که بسیارند، حدیثی را که بخاری از ابوهریره روایت کرده است می آوریم؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «بینا أنا قائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم. فقلت: أين. قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم، قال: إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»^۲ «در حالی که من [کنار حوض ایستاده ام] ناگاه عده ای می آیند. تا من آن ها را می شناسم مردی میان من و آنان قرار می گیرد و می گوید: بروید. می پرسم: [این ها را] به کجا می برید؟ می گوید: به خدا قسم به سوی آتش. می پرسم: مگر این ها چه کرده اند؟ می گوید: این ها بعد از رحلت تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت برگشتند. پس می بینم از این صحابه جز تعداد بسیار اندکی، از جهنم خلاصی نمی یابند.»

۱- آل عمران: آیه ۱۴۴.

۲- صحیح بخاری: کتاب الرقاق، باب «در حوض»، ح ۶۵۸۷ ص ۱۳۳۵-۱۳۳۶.

همان طور که پیش تر گفتیم این حدیث دربارهٔ اکثریت صحابه بعد از پیامبر (ص) مصداق دارد نه همه‌شان، و به‌رغم عمومیت داشتن لفظ آیه «برمی‌گردید» این لفظ به «کثرت نزدیک به عموم» اشاره دارد، و حدیث نیز این نکته را بیان کرده است: «پس می‌بینم از این صحابه جز تعداد بسیار اندکی، از جهنم خلاصی نمی‌یابند.»

حال باید بپرسیم: افراد پیرومند چه کسانی هستند؟ و به تعبیری دیگر: برترین مخلوقات در زمان خود چه کسانی هستند؟ و معیار و ملاک این پیروزی چیست؟ و دلیل آن چیست؟

برترین مخلوقات در هر زمان، کسانی هستند که از کسی پیروی کنند که خدا و رسولش اطاعت از او را واجب کرده‌اند. این شخص، پس از رسول خدا (ص)، عین خود رسول خدا (ص) است؛ همان طور که قرآن به آن گواهی می‌دهد «و از خودمان» که منظور علی بن ابی‌طالب (ص) است. این همان شخصیتی است که رسول خدا (ص) وی را هنگام نزول آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ (به‌راستی کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، آن‌ها بهترین مخلوقات هستند) به‌صورت قطعی معرفی کرده است. رسول خدا (ص) به علی (ص) فرمود: «هو أنت و شيعتك، تآتی أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي عدوك غضباناً مقمحين» «منظور، تو و شیعیان تو هستند که وارد صحرای محشر می‌شوید، در حالی که شما از خدا راضی هستید و خدا نیز از شما راضی است؛ و دشمنان تو غضبناک با دست‌هایی که به‌گردنشان بسته است خواهند آمد.»^۲

۱- بینه: آیه ۷.

۲- مراجعه کنید به «الصواعق المحرقة»: ص ۹۶.

عجیب اینکه ابن‌حجر وقتی این حدیث را در کتاب «صواعق المحرقة» روایت و به صحت و درستی‌اش اعتراف کرده است چندان درنگی روی آن نمی‌کند و فقط یک توجیه ساده ارائه می‌دهد و چیزی به این مضمون می‌گوید: «شیعیان علی، رافضیان نیستند، بلکه آن‌ها اهل سنت و جماعت هستند.» بنده نمی‌دانم چطور چنین چیزی ممکن

بنابراین کسی از این ارتداد نجات نمی‌یابد مگر آنکه از علی (علیه السلام) پیروی کند؛ چرا که او و شیعیانش بهترین خلائق هستند، و دلایل آن گفته شد، و پیروز و رستگار نمی‌شود مگر کسی که این ولایت و اعتقاد برای او مَهر شود. به همین دلیل رسول خدا (ص) فرموده است: «إصبروا حتی تلاقونی علی الحوض»^۱ «صبر پیشه کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید.»

در اینجا رسول خدا (ص) روی «حوض» تأکید می‌فرماید، و در روایات حوض که پیش‌تر بررسی شد مشاهده کردیم و بخاری برخی از آن‌ها را تحت عنوان «در حوض» جمع‌آوری کرده است، علت این تأکید روی «حوض» برای ما روشن می‌شود؛ زیرا صاحب ولایت الهی میان حوض و کسی که ولایت را غصب کرده است حائل می‌شود. پس هرکس از این گردنه گذر کند پیروز، و هرکس در آن بلغزد هلاک شده و سزاوار هلاکت و نفرین از سوی رسول خدا (ص) است.

چه بسا اشخاصی باشند که بگویند «صبر پیشه کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید» یک حدیث عمومی است و هیچ ارتباط خاصی با این موضوع (ولایت الهی) ندارد. می‌گوییم شتاب نکنید! شرح و تفصیل آن خواهد آمد.

اما به حدیث رسول خدا (ص) که سهل بن سعد آن را روایت کرده است بازمی‌گردیم. گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ فَمَنْ وَرَدَهُ شَرِبَ مِنْهُ وَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَطْمَأْ بَعْدَهُ أَبَدًا لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ قَالَ أَبُو حَازِمٍ فَسَمِعَنِي التُّعْمَانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ وَأَنَا أَحَدُهُمْ هَذَا فَقَالَ هَكَذَا سَمِعْتُ سَهْلًا فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ قَالَ إِنَّهُمْ مِنِّي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَلُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سُخْفًا

است، در حالی که شیعیان علی در زمان رسول خدا (ص) بر تمام انسان‌ها برتری داشتند و مقدم بوده‌اند مثل وضعیت سلمان محمدی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار و...

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، فصل سخن پیامبر: «بعد از من اموری را مشاهده خواهید کرد که آن را انکار می‌کنید»، حدیث اول ص ۱۴۲۹.

سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي»^۱ «من پیشاپیش شما بر حوض منتظران هستم. هرکس به آن وارد شود از آن خواهد نوشید و هرکس از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنان را می‌شناسم و آنان نیز مرا می‌شناسد، ولی میان من و آنان جدایی می‌افتد. ابوحازم گفت: نعمان بن ابی‌عیاش در حالی که من این سخن را به آن‌ها می‌گفتم، گفته‌هایم را شنید. گفت: ای سهل این‌گونه شنیدی؟ گفتم: آری و ابوسعید خدری را گواه می‌گیرم که به آن چنین افزود: آن‌ها از من هستند. به او گفته می‌شود. تو نمی‌دانی بعد از تو چه تغییری ایجاد کردند. پس می‌گویم: نفرین و نفرین بر کسی که پس از من تغییر ایجاد کرد.»

اینجا وعده‌گاه خداوند متعال آشکار می‌شود: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲ (روزی که صورت‌هایی سفید و نورانی، و صورت‌هایی سیاه می‌شوند. پس کسانی که روسیاه شدند [از آنان پرسیده می‌شود:] آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟! پس به‌خاطر کفرتان عذاب الهی را بچشید * و اما آنان که روسفید شدند، غرق در رحمت خدا هستند و در آن جاودانه‌اند).

بنابراین دیدار حوض برای همه و به‌شکل علنی برای هرکسی که درباره حق علی (علیه السلام) به ستیز برخیزد آشکار خواهد شد، و اگر این نکته را با آنچه پیش‌تر گفته شد یک‌جا جمع کنیم، دلیل مقدم کردن در آیه ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ﴾ (و اما کسانی که روسیاه شدند) را بر ﴿الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ﴾ (کسانی که روسفید شدند) مشخص خواهد شد؛ زیرا اکثریت در این امتحان شکست خوردند و فقط تعداد بسیار اندکی پیروز شدند. پس این آیه نشان‌دهنده میزان گستردگی تطابق آن در جامعه اسلامی است؛ و خداوند، دانا و حکیم

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، فصل «و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ بلکه همه را فراخواهد گرفت» ح ۷۰۵ و ح ۷۰۵۱ ص ۱۴۲۹.

۲- آل عمران: آیات ۱۰۶-۱۰۷.

است. مشخص شد هرکس در امر خلافت با اهلش به نزاع برخیزد از دین خارج شده و به مرگ جاهلیت مرده است. این عهدهی بسته شده از رسول خدا ﷺ است و بخشی از آن بیان شد.

به آنچه تقدیم شد حدیث جنادة بن ابی امیه را اضافه می کنیم. وی گفت: «دَخَلْتُ عَلَيَّ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، وَهُوَ مَرِيضٌ، قُلْتُ لَهُ أَضَلَّكَ اللَّهُ. حَدَّثَنَا حَدِيثٌ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»^۱ (بر عبادت بن صامت، در حالی که بیمار بود، وارد شدم. به او گفتم: خداوند تو را اصلاح کند. سخنی از پیامبر ﷺ برای ما بیان کن که خداوند به خاطر آن تو را سود برساند. گفت: رسول خدا ﷺ ما را خواند، پس با او بیعت کردیم؛ و درباره آنچه عهدش را از ما گرفت گفت: بیعت کردیم که بشنویم و اطاعت کنیم در خوشی و ناخوشی، سختی و آسانی، و اینکه آن را بر خود ترجیح بدهیم، و در امر خلافت با صاحبش به نزاع برنخیزیم و مطیع باشیم، مگر آنکه از او کفر آشکاری را ببینید که در آن از سوی خداوند برهانی داشته باشید.)

بر خواننده خردمند پوشیده نیست که دلالت معنوی و لفظی در حدیث در حد یکسانی قرار دارد. تنها نظر خواننده را به این نکته جلب می کنم که جناده از عبادت به این صورت سؤال کرد: «برای ما حدیث و سخنی بیاور که خداوند به خاطر آن به تو سود برساند.» پس عبادت این سخن را برای اصلاح آخرت خود اختیار نموده بود. بلکه عبادت بن صامت در ابتدا به این حدیث تصریح نمود؛ همان طور که در حدیثی دیگر که بخاری آن را روایت کرده، چنین گفته است: «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ، وَ أَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَأَنْ نَقُومَ وَ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُ مَا كُنَّا، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، فصل «پس از من چیزهایی خواهید دید که آن را انکار می کنید»، ح ۷۰۵۵-۷۰۵۶ ص ۱۴۳۰.

لَوْمَةً لَايْمٍ^۱ «بیعت کردیم که در خوشی و ناخوشی بشنویم و اطاعت کنیم. و در امر خلافت با اهل آن به نزاع برنخیزیم و هرکجا باشیم با حق بایستیم و سخن حق بگوییم و در راه خدا از سرزنش کسی نهراسیم.»

به کسانی که می‌گویند و اعتقاد دارند که محمد ﷺ فرستاده خداست، می‌گوییم: شما را به خدا، منظور پیامبر از این دو حدیث چیست؟ «و در امر خلافت با اهل آن نزاع نکنید.» این حدیث با قرائن متصل، به کسی اختصاص دارد که پس از رسول خدا ﷺ به خلافت می‌رسد. حال با توجه به اینکه بخاری این سخن را با این معنا فهمید و در فصل «چگونه مردم با امام بیعت کنند» آن را ذکر کرده است دیگر نیازی برای شرح و بسط آن باقی نمی‌ماند، و نه تنها بخاری بلکه برداشت صاحبان حدیث نیز این چنین بوده است.

دوباره به حدیث بازمی‌گردیم و می‌بینیم رسول خدا ﷺ، اقرار به نبوت را مقارن اقرار به ولایت الهی می‌داند. یا همان طور که ذکر شد، اقرار به محمد ﷺ همان اقرار به هارون این امت است، یا به عبارت دیگر انکار وصی (این امر را از صاحبش دور کردند) به‌طور مشخص، خروج از ولایت پیامبر ﷺ است و او دیگر شهادتی نخواهد داشت؛ یا می‌توان گفت به‌طور مشخص، عدم اقرار به وصی، به این معناست که از او، بیعتی برای رسول خدا ﷺ گرفته نشده و....

پس امر امامت در مفهوم اسلامی، از دو حالت خارج نیست:

۱. تنصیب و جانشینی؛ یعنی این امر برای شخص معینی باشد.
۲. شورا یا انتخابات؛ یعنی این امر به دست مسلمانان باشد؛ یعنی هرکسی را که خودشان بخواهند تعیین کنند.

راه و طریق شیوه اول را شیعیان، و شیوه دوم را اهل سنت در پیش گرفتند، و شرح و تفصیل آن را در مبحث دوم با صحیح بخاری بررسی کردیم.

رسول خدا ﷺ در اینجا در این دو حدیث، در بیعت خود (اینکه او رسول خداست) شرطی معین فرموده است (اینکه با صاحب این امر نزاع نکنند) و کسی که این شرط را قبول نکند در واقع بیعت از او پذیرفته نمی‌شود و با پیامبر بیعتی نکرده است.

حال آیا رسول خدا ﷺ وصیت کرده است؟ یا این امر را برای شورا و انتخابات رها کرده است؟ هرکدام را که خود می‌خواهی انتخاب کن، اما بدون شک رسول خدا ﷺ در اقرار به نبوتش، این شرط را مشخص فرموده است.

این موضوع را رها می‌کنیم و در شرحی دیگر از رسول خدا ﷺ که بخاری آن را در کتاب خود از جابر بن سمره روایت می‌کند توقف و تأمل می‌کنیم. از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «یکون اثنا عشر أمير فقال كلمة لم اسمعها، فقال أبي إنه قال: كلهم من قریش»^۱ «دوازده امیر خواهد بود. پس کلامی گفت که آن را نشنیدم. پدرم گفت: ایشان فرمود: همه آن‌ها از قریش هستند.»

اگر حدیث قبل را با این حدیث جمع‌بندی کنیم «با صاحب امر نزاع نکنید» و «دوازده امام» یا «امیر» مقصود و مراد رسول خدا برایمان روشن می‌شود، و اینکه با توجه به آنچه پیش‌تر از صحیح بخاری گفته شد و آنچه گفتیم، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش اختصاص دارد. به‌رغم تمام تلاش و کوشش بخاری برای عدم ذکر امامت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در کتاب خود، ما در ایستگاه دوم به‌همراه صحیح بخاری به‌طور مفصل روی این معنا توقف و تأمل خواهیم کرد.

در اینجا بنده مایلیم با خواننده همراه شوم و بپرسم: آیا رسول خدا ﷺ به آنچه پس از خودش اتفاق خواهد افتاد به شکل واضح و صریح خبر داده است یا خیر؟ بدون اینکه مثل وضعیتی که در روایات حوض دیدیم، ما استنتاجی کرده باشیم؟

و پاسخ آن در صحیح بخاری آمده است: آری؛ رسول خدا ﷺ به شکل واضح و صریح، در روایتی که زید بن وهب از عبدالله بیان کرده، این موضوع را بیان کرده و فرموده است: «انکم سترون بعدی اثره و امور تنکرونها»^۱ «قطعاً شما پس از من انحصارطلبی و اموری خواهید دید که آن‌ها را انکار خواهید کرد.»

می‌دانیم «الآثره» به معنای «انحصارطلبی و تصاحب چیزی» است؛ و اینجا یعنی تصاحب امر امامت بعد از رسول خدا ﷺ است. تأکید رسول خدا ﷺ در اینجا بر روی کلمه‌ی «بعد از من» پاسخ این پرسش و کلید گشایش متن احادیث گفته شده (احادیث حوض) را در خود دارد؛ همان طور که تعبیر رسول خدا ﷺ «آن را انکار خواهید کرد» بسیار دقیق است؛ زیرا ایشان، به معنای قلبی و علمی باطنی اشاره می‌فرماید که جز با انکاری قلبی و عملی به وقوع نمی‌پیوندد، وگرنه می‌توانست بفرماید: «ستنکرونها» (آن را انکار خواهید کرد) یا «تستنکرونها» (اظهار بی‌اطلاعی خواهید کرد) یا نظایر این تعبیرها؛ و این نکته‌ای است که مطالب گفته شده آن را تأیید می‌کنند؛ مطالبی مثل وارد شدن به جهنم یا آتش به صورت گروه‌گروه و مرحله‌به‌مرحله؛ زیرا آن‌ها در انجام این گناه در سطح یکسانی قرار نداشته‌اند.

این حدیث منظور و مقصود خود را به روشنی بیان می‌کند؛ اینکه آن‌ها با صاحبان این امر به نزاع بر خواهند خاست، و حتی «آن را به تملک خود خواهند آورد» در حالی که مطابق سنت رسول خدا ﷺ نیست؛ زیرا آن‌ها «آن را انکار می‌کنند» و عملاً اعتراضی به این کار [تصاحب و انحصارطلبی] نمی‌کنند؛ پس این حدیث، توضیح‌دهنده احادیث حوض است؛

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن فصل «پس از من چیزهایی خواهید دید که آن‌ها را انکار خواهید کرد»، ح ۷۰۵۲ ص ۱۴۲۹.

بلکه حق و حقیقت در کلام رسول خدا ﷺ واضح و روشن است، که با توجه به اینکه بخاری از عبدالله بن زید بن عاصم از رسول خدا ﷺ روایت کرده، این حدیث از جمله احادیث حوض است: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثْرَةَ فَاصِبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^۱ «شما پس از من حق گشی و انحصار طبی را خواهید دید؛ پس صبر کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید.»

حال حدیث رسول خدا ﷺ را بازخوانی می‌کنیم: «پس صبر کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید» که پیش‌تر از آن گذر کردیم، و ما با ارائه احادیث به‌طور متوالی از صحیح بخاری و شرح این حقیقت، ادامه خواهیم داد؛ حقیقتی که در حدیث شریف از چنان لطافت تعبیری برخوردار است که غیر از آن تعبیر دیگری را نمی‌توان برداشت کرد. این بار از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ»^۲ «شما برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست بسیار تلاش خواهید کرد؛ ولی روز قیامت باعث پشیمانی‌تان خواهد شد. ریاست، چه شیردهنده خوبی است، اما از شیرگرفتنش چه دردناک است.»

در اینجا کلام رسول خدا ﷺ به سه قسمت بخش تقسیم می‌شود:

۱. حرص و ولع برای امامت پس از پیامبر ﷺ.
۲. این حرص و آرز در روز قیامت سبب پشیمانی است.
۳. توصیف «اماره» (فرمانروایی) به «شیردهنده خوب، و از شیرگرفتن سخت و دردناک» و

۱- صحیح بخاری: کتاب جنگ‌ها، فصل (جنگ طائف) ح ۴۳۳۰ ص ۸۷۱.

۲- صحیح بخاری: کتاب احکام، فصل «مایکره من الحرص علی الاماره»، ح ۷۱۴۸ ص ۱۴۴۴-۱۴۴۵ با دو سند.

حرص و ولع در معنا و مفهوم اسلامی، دو نوع است: یا حرص و ولع بر حق است، یا حرص و ولع به غیرحق. در اینجا در این دو حدیث قطعاً از نوع دوم (به غیر از حق) است؛ وگرنه پشیمانی در کار نبود و جدا شدن سخت و دردناکی نداشت.

از سوی دیگر، این احادیث اکثریت افراد را شامل می‌شود؛ وگرنه اکثریت را به آنچه بر آن حرص و ولع خواهند داشت تعمیم نمی‌داد و فقط گروه اندکی را شامل می‌فرمود.

نتیجه اینکه «حق‌کشی و انحصارطلبی» در امامت و فرمانروایی به وقوع خواهد پیوست و همان طور که پیش‌تر گفته شد آثار و نتیجه این حرص و ولع، خروج از دین به صورت گروه‌گروه و دسته‌دسته است. آری، آن‌ها در دنیا، پس از پیامبر ﷺ، از آن بهره خواهند برد (چه نیکو شیردهنده‌ای است) تا زمانی که در این دنیا هستند؛ ولی در روز قیامت برای آن‌ها حسرتی خواهد بود؛ چرا که امامت و فرمانروایی، فقط به صاحبانش تعلق داشته است و برای هیچ مؤمن به رسول خدا جایز نیست در این خصوص با صاحبانش به نزاع برخیزد؛ و همان طور که گفته شد کسی که آن را تحویل می‌گیرد باید معصوم باشد؛ به گونه‌ای که مردم را از راه راست خارج، و به گمراهی وارد نکند. به همین دلیل است که مشاهده می‌کنیم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «به‌راستی که خداوند با رضای امیر من خشنود می‌شود و با خشم او، خشمگین.» حال اگر خشم و غضب امیر برای باطل، و رضایت و خشنودی‌اش برای غیرحق باشد، چنین توصیفی شایسته نخواهد بود و رسول خدا ﷺ او را این چنین توصیف نمی‌کرد؛ در حالی که ایشان همان طور که بخاری روایت کرده است، شخصیتی است که سخنان موجز و جامع به ایشان عطا شده است.^۱

۱- صحیح بخاری: کتاب جهاد و سیره‌ها، باب سخن پیامبر «نصرت بالرعب مسيرة شهر» (باری با رعب در مسیر یک ماه) ح ۲۹۷۷ ص ۶۰۴.

مبحث هفتم:

یک شبهه و پاسخ آن

پیش‌تر گفتیم امام باید معصوم باشد، و نیز این فرمایش پیامبر ﷺ را دیدیم که می‌فرماید: «کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و کسی که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است، و کسی که امیر مرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و کسی که امیر مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

چه با کلنجار رفتن با روایت بخاری به‌خصوص با واژه «امیری» (امیر من) بپردازیم و چه این کار را نکنیم، باید همواره توجه داشته باشیم که رسول خدا ﷺ در حدیثی صحیح فرموده‌اند: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي» «هرکس مرا اطاعت کند قطعاً خدا را اطاعت کرده، و هرکس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است، و هرکس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.» که پیش‌تر مروری بر این حدیث داشتیم.

این معنا را می‌توان در روایات بسیاری که بخاری نقل کرده است لمس نمود؛ اما چگونه می‌توان شبهه سرزدن خطا و اشتباه از امام را در سخن رسول خدا ﷺ که بخاری آن روایت کرده است پاسخ داد؟ از ابن عباس: «من کره من أميره شيئاً فليصبر فإنه من خرج عن السلطان شبراً فيموت الامات ميتة جاهلية» «هرکس چیزی از امیرش دید که بر او ناپسند آمد صبر پیشه کند؛ زیرا هرکس از حکومت او خارج شود اگر بمیرد بر جاهلیت مرده است.»^۱

و رسول خدا ﷺ در حدیث دیگری فرموده است: «من رأى من أمیره شيئاً يكرهه فليصبر فإنه ليس أحد يفارق الجماعة شبراً فيموت إلا مات ميتة جاهلية»^۱ «هرکس چیزی از امیرش دید که بر او ناپسند آمد باید صبر پیشه کند؛ زیرا هرکس به اندازه یک وجب از حاکم فاصله بگیرد اگر بمیرد، بر جاهلیت مرده است.»

حال چگونه می‌توان خطا و اشتباه امام را که رسول خدا ﷺ به صبر بر آن فرمان می‌دهد، با عصمت که در احادیث قبلی به‌ویژه حدیث پیشین خواندیم جمع نمود؟

پاسخ این است که ما از همان ابتدا گفتیم ما به هرچه در صحیح بخاری آمده است اقرار نمی‌کنیم و برای ما الزام‌آور نیست، اگرچه برای دیگران الزام‌آور باشد؛ با این حال این دو حدیث، به وجوب اطاعت از هرچه امام می‌گوید اقرار کرده‌اند، و هرکه از اطاعت آن‌ها خارج شود در صورتی که بمیرد، بر مرگ جاهلیت مرده است؛ و این همان عصمت است. آری، صاحبان حدیث، این حدیث را به صورت دیگری روایت کرده‌اند که از نظر لفظی به آن نزدیک‌تر است: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» «هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.»

و نزدیک به همین مضمون، مسلم در صحیح خود، از نافع، از عبدالله، از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که ایشان ﷺ فرمودند: «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيامة ولا حجة له، ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»^۲ «هرکس دستی از اطاعت خارج کند خداوند را روز قیامت در حالی خواهد دید که هیچ دلیل و عذری ندارد؛ و هرکس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردن نداشته باشد بر جاهلیت مرده است.»

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، فصل «پس از من چیزهایی خواهید دید که انکارشان می‌کنید»، ح ۷۰۵۳ ص ۱۴۲۹. یمانی موعود (علیه السلام) ما را آموزش داده است که هیچ حدیثی از آن‌ها را رد و انکار نکنیم. و بر ماست که حدیث را برای آن‌ها شرح و ارجاع دهیم تا درستی آن را آشکار کنیم.

۲- صحیح مسلم: ح ۱۸۵۱.

بنابراین هرکس بمیرد و بیعتی برای امام بر گردن نداشته باشد بر جاهلیت مرده است؛ و امامان طبق آنچه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، دوازده نفر هستند، و همان گونه که در روایت بخاری آمده است محدود به اهل و خاندان رسول خدا ﷺ است، و منازعه با صاحبان امر شایسته نیست؛ اما درباره اشکال در لفظ حدیث رسول خدا ﷺ که بخاری آن را روایت کرده: «هرکس از امیر خود چیزی دید که بر او ناپسند آمد باید صبر پیشه کند.» حقیقتاً چنین اشکالی صحیح نیست، و نهایت آنچه این حدیث به آن اشاره می‌کند ملاحظات روحی و روانی برخی از صحابه است؛ و این همان سبک و روشی است که رسول خدا ﷺ و قرآن آن را در پیش گرفته‌اند.^۱

برخی از صحابه، تحمل ذکر و یاد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را نداشتند و شواهد زیادی برای آن وجود دارد؛ و اگر این مسئله در نفس‌های برخی از صحابه، رخنه نکرده بود، علی (علیه السلام) آشکارا بر منابر لعن و نفرین نمی‌شد. برخی از صحابه در زمان حیات پیامبر ﷺ نفرت خود را از علی (علیه السلام) آشکار می‌کردند. یکی از آنها را خود بخاری از عبدالله بن بریده، از پدرش روایت کرده است: «پیامبر ﷺ علی را به‌سوی خالد فرستاد تا خمس را بگیرد و من [بریده] نسبت به علی بغض داشتم. او غسل کرده بود. به خالد گفتم: آیا به این توجه نمی‌کنی؟ هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمدم، آن قضیه را برای ایشان گفتم. فرمود:

۱- حق تعالی می‌فرماید: (و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك) (اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند)؛ و نیز می‌فرماید: (وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ) (و هرکس با خدا معبودی دیگر را بخواند که دلیلی بر آن ندارد). آیا ممکن است خدایی به همراه «الله» وجود داشته باشد (استغفرالله) و آیا امکان دارد برهان و دلیلی برای وجود خدایی در کنار الله بیاورند؛ و هرگز چنین نیست. اگر به حدیث پیش‌گفته در مبحث ششم بنگریم (الا تروا کفرا بواحا من الله فيه برهان) (آیا کفر آشکاری نسبت به خدا دیده‌اید که با برهانی باشد) به این معنا نیست که معصوم می‌تواند این کفر آشکار را بیاورد؛ اما رسول خدا ﷺ برای آن ضابطه‌ای معین می‌فرماید، گرچه امکان حدوث و وقوع آن وجود نداشته باشد؛ همان طور که قرآن در آیه ای که گفته شد آن را مطرح کرده است.

ای بریده، آیا تو بغض علی را داری؟ گفتیم: بله. فرمود: بغض او را نداشته باش، سهم او از خمس بیش از آن است.»^۱

این یک نمونه آشکار از بسیاری از این نمونه‌هاست. حتی مشاهده می‌کنیم یکی از زنان پیامبر ﷺ نیز همین ویژگی را دارد و البته او موضع‌گیری‌های مشهورتری دارد که لازم به ذکرشان نیست. آنچه را از بخاری روایت شده، می‌آوریم. از عمره بنت عبدالرحمن در حالی که در خانه عایشه همسر پیامبر ﷺ بود، از عایشه نقل شده است: «أَنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ رَجُلًا فِي سَرِيَّةٍ فَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيُحْتِمُ بِقُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ سَلُوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجِبُهُ» «پیامبر مردی را به‌عنوان فرمانده یک دسته نظامی اعزام کرد و او برای یاران خود امامت می‌کرد و نماز را با قل هو الله احد پایان می‌داد. هنگامی که بازگشتند ماجرا را برای پیامبر ﷺ تعریف کردند. فرمود: از او بپرسید چرا آن کار را انجام داد. از او پرسیدند. گفت: زیرا صفت الرحمن است و من دوست دارم آن را قرائت کنم. پیامبر ﷺ فرمود: به او بگویند قطعاً خداوند او را دوست می‌دارد.»^۲

و این مرد کیست؟!

مردی است که رسول خدا ﷺ درباره‌اش می‌فرماید: به‌راستی که خداوند او را دوست می‌دارد. حال چگونه است که نام او را ذکر نمی‌کند؟! و آیا ممکن است فراموش کرده باشد؟!

حدیث به ما نمی‌گوید عایشه اسم را فراموش کرده، بلکه از او یادی نمی‌کند؛ اما چرا؟!!

۱- صحیح بخاری: بخش المغازی (غزوه‌ها) فصل اعزام علی بن ابی طالب و خالد، ح ۴۳۵۰ ص ۸۷۵-۸۷۶.
 ۲- صحیح بخاری: بخش توحید فصل دعای پیامبر برای امت خود برای توحید و بکتاپرستی خدا، ح ۳۳۷۵ ص ۱۴۸۸.

به خدا سوگند هیچ عاقلی نیست که باور کند عایشه همه حدیث را به یاد دارد و این جمله رسول خدا که «**به راستی خداوند او را دوست می‌دارد**» را نیز به یاد داشته باشد ولی اسم این مرد را فراموش کرده باشد!

آری، آن را فراموش کرده، یا خود را به فراموشی زده، و آن را به یاد نمی‌آورد؟ چرا که او علی بن ابی طالب علیه السلام است، گویی عایشه می‌گوید، توان آن را ندارم که این فضیلت را برای علی علیه السلام یاد کنم.

و حتی بخاری با صراحت بیشتری، حذف عامدانه نام علی بن ابی طالب علیه السلام توسط عایشه را روایت کرده است؛ از عبیدالله بن عبدالله، از عایشه روایت شده است، گفت: «لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَرْوَاجُهُ فِي أَنْ يَمْرَضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَخَطُّ رِجَالَهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَأُخْبِرْتُ عِنْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بِالذِّي قَالَتْ عَائِشَةُ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: أَتَدْرِي مَنْ الرَّجُلُ الْآخَرُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۱ «هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد و دردش شدت یافت، از همسرانش اجازه خواست تا در خانه من دوره بیماری اش را سپری کند. آن‌ها به ایشان اجازه دادند. سپس خارج شد در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله میان عباس بن عبدالمطلب و مرد دیگری بود، پاهایش را روی زمین می‌کشید. عبیدالله گفت: آنچه عایشه گفت را به عبدالله خبر دادم. سپس عبدالله بن عباس به من گفت: آیا می‌دانی آن مرد دیگری که عایشه نامش را نمی‌گوید چه کسی است؟ راوی گوید: گفتم نه. ابن عباس گفت: او علی بن ابی طالب است.)

۱- بخاری آن را در جاهای زیادی در صحیح ذکر کرده است. به بخش وضو مراجعه کنید: فصل غسل و وضو، ح ۱۹۸ ص ۵۶ بخش اذان، فصل حد المریض ان یشهد الجماعه، ص ۱۴۲، کتاب هبه، فصل هدیه دادن مرد به همسرش ح ۲۵۸۸ ص ۵۱۸ بخش فریضة خمس: فصل آنچه در منزل همسران پیامبر آمده، ح ۳۰۸۹ ص ۶۲۸ بخش المغازی (جنگ‌ها) فصل بیماری پیامبر و وفات ایشان ح ۳۰۹۹ ص ۶۲۸ بخش طب: فصل ۲۲، ح ۵۷۱۴ ص ۱۱۸۶.

این روایت به طرق مختلفی روایت شده است و در موارد متعدد، همه آنها در مسئله حذف نام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و تعدد عایشه در نام‌بردن از او اشتراک داشته‌اند. حال با وجود چنین روایتی، دیگر چگونه امید داشته باشیم عایشه نام آن کسی را که در روایت پیشین در حقش آمده «خداوند او را دوست دارد» به زبان بیاورد؟

از اصل حدیث و گفته ابن عباس عبور می‌کنیم که «ان عائشه لا تطلب له نفساً بخیر» (عایشه برای او [علی (علیه السلام)] خیرخواهی طلب نمی‌کند)؛ آنچنان که در طبقات ابن سعد و مسند احمد بن حنبل نیز هست. اگر این حال و روز عایشه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد پس چگونه کسی در میان آنان نباشد که همان طور که دیدیم کینه‌اش را درباره علی (علیه السلام) علنی نکند؟ و چگونه این بغض و کینه در دل‌های ضعیفان اثر نکند و از حکومت علی (علیه السلام) کراهت نداشته باشند؟ همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علی (علیه السلام) با زبان و شمشیر می‌جنگد، و جنگ جمل لکه ننگی در تاریخ امت سرور رسولان می‌شود، و حتی عایشه تا آخرین لحظه زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این رفتار خود دست برنداشت و شواهد بسیاری در این خصوص وجود دارد که ما روایت مسروق را از میان آنها برگزیدیم؛ آنجا که گفته است: «كنت عند عائشه فقالت: من قتل ذالذئبه هو كبير الخوارج الذين قاتلهم امير المؤمنين في آخر حياته و قتلهم قتل علي بن ابی طالب فقالت عایشه لعن الله عمرو بن عاص فانه كذب علي يخبرني انه قتله بالاسكندريه الا انه لا يمنعنيما في نفسي ان اقول ما سمعته من رسول الله (صلی الله علیه و آله) فيه سمعته يقول: يقتله خير امتي بعدی»^۱ «نزد عایشه بودم. گفت: چه کسی ذوالذئبه را کشت؟ او بزرگ خوارج بود که امیرالمؤمنین در آخر حیات خود با آنها جنگید و آنها را کشت. گفتم: علی بن ابی طالب. عایشه گفت: خداوند عمرو بن عاص را لعنت کند، زیرا او به من دروغ گفت و به من خبر داد که خودش او را در اسکندریه به قتل رسانده است. آنچه در دل

دارم مانع نمی‌شود آنچه را که از پیامبر شنیده‌ام بازگو کنم. شنیدم می‌فرمود: بهترین امت پس از من او را خواهد کشت.»

به این گفته صریح عایشه همسر پیامبر ﷺ توجه کنید: «آنچه در دل دارم مانع نمی‌شود.» در این حدیث دقت کنید؛ تناقض موجود در او را خواهید دید. چه بسا هر کسی که این حدیث را بخواند بگوید عایشه با گفتن این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام)، درباره‌اش انصاف روا داشته است؛ اما واقعیت این است که روی سخن ما درباره کینه و دشمنی با علی (علیه السلام) است، و اینکه عامل و سبب سلب خلافت از علی (علیه السلام) و در نهایت ارتداد صحابه چه چیزی است؟ سخن ما درباره این گفته عایشه «آنچه در دل دارم» درباره علی (علیه السلام) است؛ همان کسی که پیامبر ﷺ در حدیثی که در اول این تحقیق آوردیم برای او اعتبار قائل شد؛ اما با این حال عایشه از همان اول با علی (علیه السلام) منصفانه رفتار نکرد، و برای دانستن حقیقت، حدیث قبل را با حدیث زیر جمع می‌بندم: «عن مسروق قال: قالت لی عائشة إنک من ولدی و من أحبهم إلی فهل عندک علم من المخدج فقلت نعم قتله علی بن ابی طالب علی نهر یقال لأعلاه تامرا و لأسفله النهروان بین لخاقیق و طرفاء قالت ابغنی علی ذلک بینة فأقمت رجالا شهدوا عندها بذلک قال فقلت لها سألتک بصاحب القبر ما الذی سمعت من رسول الله ﷺ فیهم فقالت نعم سمعته یقول إنهم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة و أقربهم عند الله وسیلة»^۱ «از مسروق روایت شده است، گفت: عایشه به من گفت: تو از فرزندان من، و از محبوب‌ترین آن‌ها نزد من هستی. آیا از مخدج خبر داری؟ گفتم: علی بن ابی طالب او را بر رودی کشت که به بالای آن تامر و به پایین آن نهروان می‌گویند و میان لخاقیق و طرفا هست. عایشه گفت: برای این گفته دلیل و بینه‌ای بیاور. من افرادی را آوردم که در حضور او به آن شهادت دادند. پس از آن به او گفتم: تو را به صاحب این قبر (قبر پیامبر) قسم می‌دهم درباره آن‌ها از پیامبر ﷺ چه شنیده‌ای؟ گفت: آری شنیدم

پیامبر ﷺ فرمود: آن‌ها بدترین مردم هستند که بهترین و نزدیک‌ترین مردم به خدا آن‌ها را خواهد کشت.»

این چه تناقض عجیبی است! از یک سو دانستن این سخنان که «خداوند او را دوست می‌دارد» و «بهترین امتم بعد از من» و «بهترین خلق و مخلوقات» و «نزدیک‌ترین آن‌ها به خداوند»، و از سوی دیگر فرماندهی جنگ جمل علیه او، و در بین مردم و معتقدان به او آشکارا گفتن چنین عبارتی «آنچه در دل دارم مانع نمی‌شود»، و به‌غیر از این «اما علی، درباره او چیزی نمی‌گوییم!» انا لله و انا الیه راجعون!

حال اگر همسر پیامبر ﷺ، نفرت و جنگ علیه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را آشکار کند، در حالی که او خلیفه‌ای است که به او تصریح شده و هرکس او را انکار کند مرتد است، پس درباره کسانی که علی (علیه السلام) در جهاد با پیامبر ﷺ، آن‌ها را با کشتن پدران، برادران و فرزندانشان عزادار و بی‌کس کرد چه می‌توانیم بگوییم؟ علی (علیه السلام) قاتل قهرمانان عرب بود؛ و این نکته‌ای است که کینه و دشمنی نسبت به علی (علیه السلام) را در سینه‌های مردم -چه ظاهری و چه باطنی- پدید آورده بود؛ تا آنجا که این عداوت و دشمنی، به تکفیر علی بن ابی طالب (علیه السلام) و دشنام‌دادن و ناسزاگویی به ایشان بر منابر مسلمانان -همچون کاری که بنی‌امیه کردند- منجر شد. به همین دلیل برای دور کردن مردم از اسباب گمراهی، پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس از امیر خود چیزی ناپسند ببیند باید صبر پیشه کند. هرکس چیزی از امیرش را ناپسند بداند باید صبر پیشه کند.»

گویی پیامبر ﷺ فرموده است عیب و ایراد در توست، نه در حکم امیر.

شاعر می‌گوید:

و عین الرضا عن کل عیب کليلة ولكن عین السخط تبدی المساویا

چشم دوست از دیدن هر عیبی ناتوان است، اما چشم عداوت و دشمنی، بدی‌ها را آشکار می‌کند

شاعر همچنین می گوید:

قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد و قد ینکر الفم طعم الماء من سقم

قطعاً چشم، روشنایی خورشید را به خاطر خاکستری که در آن است انکار می کند.

و دهان نیز طعم گوارای آب را به خاطر تلخی دهان انکار می کند.

پس رسول خدا ﷺ با این سخن می خواهد بگوید کینه و دشمنی ریشه دوانده در جانها -چه خواسته و چه ناخواسته- محرک انسان، و در تصمیم گیری او مؤثر است؛ پس رسول خدا ﷺ این جنبه را مدنظر داشته است.

تا اینجا مشخص شد بهترین مخلوقات، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هرکسی است که راه او را در پیش گرفته، و هرکس از او جدا شود وارد جایگاهی می شود که آنها واردش نشدند.

مبحث هشتم:

آنچه قرآن می‌فرماید

از مباحث گفته‌شده دانستیم یک حرکت ارتدادی جمعی در امت سرور رسولان اتفاق افتاد؛ مگر برای آنان که خدا حفظشان کرد و تعداد این عده به قدری اندک بوده است که می‌بینیم رسول خدا ﷺ این افراد را به چهارپایان جداشده از گله تشبیه می‌فرماید.

دانستیم این حرکت ارتدادی بعد از وفات پیامبر ﷺ رخ داد و دلیل این ارتداد، نزاع با صاحب حق در امر ولایت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود؛ و دیدیم رسول خدا ﷺ اصحاب خود را در بیعت با او، ملزم کرد به اینکه با صاحبان امر نزاع نکنند، و اینکه هرکس عهدشکنی کند با رسول خدا ﷺ بیعت‌شکنی کرده است. ان شاء الله این نکته را به‌طور مفصل بررسی خواهیم کرد.

همچنین از آنچه گذشت دانستیم صاحبان امر «دوازده نفر» و همگی از «قریش» هستند و باز هم تکرار می‌کنم تمامی این مطالب تنها از صحیح بخاری است، نه از یک نویسنده یا کتاب شیعی یا شخص متمایل به تشیع.

پس از تمامی این‌ها، و با توجه به شرط پیشین خودمان که تمامی دلایل فقط از قرآن و صحیح بخاری باشد، به سراغ دلیل جدید دیگری می‌رویم؛ و این دلیل، روایتی است که از ابوهریره، از رسول خدا ﷺ روایت شده است که ایشان ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تأخذ امتی بأخذ القرون قبلها شبراً بشبر و ذراع بذراع فقیل یا رسول الله کفارس و الروم؟ فقال:

و من الناس الا اولئك»^۱ «ساعت [قیامت] برپا نمی‌شود تا وقتی که امتم قدم‌به‌قدم پا در جای پای امت‌های گذشته بگذارند. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا یعنی حتی مثل ایرانی‌ها و رومی‌ها؟ فرمود: مگر غیر از آنان کس دیگری هم هست.»

سپس در روایت دیگری از ابوسعید خدری، از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که ایشان (ص) فرمود: «لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا شبرا و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا حجر ضب تبعموهم قلنا یا رسول الله الیهود و النصارى؟ قال: فمن؟»^۲ «بی‌شک قدم‌به‌قدم و موبه‌مو از راه و روش پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا آنجا که اگر به لانه سوسماری داخل شده باشند شما هم وارد آن می‌شوید. گفتند: ای رسول خدا، آیا منظور [از پیشینیان] یهود و نصاراست؟ فرمود: پس منظور چه کسانی هستند؟»

سپس بخاری روایت سومی با این مضمون برای ما روایت می‌کند: «لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا شبرا و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا حجر ضب لسکتومه قلنا یا رسول الله، الیهود و النصارى؟ قال: فمن؟»^۳ «بی‌شک قدم‌به‌قدم و موبه‌مو از راه و روش پیشینیان پیروی می‌کنید تا جایی که اگر آن‌ها به لانه سوسماری داخل شده باشند شما هم وارد می‌شوید. گفتند: ای رسول خدا آیا منظور، یهود و نصاراست؟ فرمود: پس منظور چه کسانی هستند؟»

۱- صحیح بخاری: بخش اعتصام به کتاب و سنت، فصل «بی‌شک از سنت امت‌های پیشین پیروی خواهید کرد»، ح ۷۳۱۹ ص ۱۴۷۸.

۲- صحیح بخاری: بخش اعتصام به کتاب و سنت، فصل «بی‌شک از سنت امت‌های پیشین را پیروی خواهید کرد»، ح ۷۳۲۰ ص ۱۴۷۸.

۳- صحیح بخاری: بخش احادیث انبیا، فصل «آنچه از بنی اسرائیل ذکر شده است»، ح ۳۴۵۶ ص ۷۰۶.

واقعیت این است که این معنا با قرآن کریم، هم‌خوانی دارد و همه راویان از تمام مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند. آیات بسیاری با آن موافقت دارند که روشن‌ترین و واضح‌ترین آن‌ها: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾^۱ (قطعاً از حالی به حالی منتقل خواهید شد).

کسی گمان نکند میان این سه حدیث، اختلافی وجود دارد؛ حدیث اول به رگ و ریشه، و حدیث دوم و سوم به اعتقاد و مذهب اشاره دارد.

بنابراین برای دانستن آنچه در امت سرور رسولان اتفاق افتاده، باید آنچه را در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است بدانیم؛ و حتی برای اینکه بدانیم در آینده نیز چه اتفاقاتی خواهد افتاد باید سرنوشت امت‌های گذشته را بخوانیم. بهترین گفته، سخن حق تعالی است که داستان امت‌های گذشته را برای ما بیان فرموده است.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲ (به‌راستی در حکایت آنان برای صاحبان عقل، عبرتی است).

تصور نمی‌کنم مسلمانی باشد که به صحت و درستی داستان‌های قرآن کریم شک و تردید داشته باشد؛ به همین دلیل سخن ما از داستان‌های قرآن کریم خارج نمی‌شود تا به اذن خدا هدایتی برای خواستار هدایت باشد؛ اما دروغ‌گویان صرفاً به زیان و خسران خود می‌افزایند!

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۳ (و آنچه از قرآن فرومی‌فرستیم، مایهٔ شفا (ی دل) و رحمتی برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران نمی‌افزاید).

۱- انشقاق: آیه ۱۹.

۲- یوسف: آیه ۱۱۱.

۳- اسراء: آیه ۸۲.

حق تعالی در حکایتی از بنی اسرائیل می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَزِدُّوا عَلَىٰ آدْبَارِكُمْ فَتَقْتُلُوا حَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدَحِلُّهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً يَا مُوسَىٰ إِنَّ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَنْدَحِلُّهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (و [یاد کن] هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، نعمت خدا را به خاطر آرید آنگاه که در میان شما پیامبران را فرستاد و شما را پادشاهی داد و به شما آنچه را که به هیچ یک از عالمیان نداد عطا فرمود * ای قوم، به سرزمین مقدسی که خدا سرنوشت شما کرد داخل شوید و پشت [به حکم خدا] مکنید که زبان کار می شوید * گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم؛ پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد. * دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید که اگر از آن، درآمدید قطعاً پیروز خواهید شد، و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید * گفتند: ای موسی، تا وقتی آنان در آن [شهر] هستند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت برو و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم * [موسی] گفت: پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛ پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز * خدا گفت: [چون مخالفت امر کردند] شهر را بر آن ها حرام کرده، چهل سال باید در بیابان حیران و سرگردان باشند، پس تو بر این گروه فاسق متأسف و اندوهگین مباش).

آنچه ما را از بررسی مفصل در پرداختن به روایات، بازمی‌دارد، شرط وجود روایات در بخاری است؛ در حالی که بخاری کلید فهم آیات را برای ما روایت نکرده است؛ به همین علت خودمان دلیل و حجت را بررسی می‌کنیم؛ یعنی ظاهر واضح بدون هیچ شبهه و پوشیدگی.

می‌توانید تصور کنید بنی‌اسرائیل در این آیه شریفه، گرچه ظاهراً به اطاعت اقرار کرده بودند، در مسیر اطاعت از پیامبر خدا، موسی کلیم علیه السلام و وصی او هارون علیه السلام، حرکت نمی‌کردند. ما این معنا و مفهوم را در امت سرور رسولان صلوات الله علیهم نیز می‌یابیم و در حیات رسول خدا صلوات الله علیهم اعتراضات زیادی را نسبت به ایشان صلوات الله علیهم شاهد هستیم؛ از جمله اعتراض عمر به رسول خدا صلوات الله علیهم و نپذیرفتن نوشتن وصیت. این اعتراض توسط بخاری روایت شده، و اینکه ابن عباس هر وقت این واقعه را یاد می‌کرد آن قدر می‌گریست که اشک‌هایش سنگ‌ها را خیس می‌کرد،^۱ و با اعتراض به عمر می‌گفت: «ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله و بین أن یکتب لهم ذلك الكتاب»^۲ «مصیبت و تمام مصیبت‌ها آن بود که میان رسول خدا و آن نوشتار، حائل شدند.» و ان‌شاءالله در فرصتی دیگر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

این مخالفت صریح توسط عمر، در زمان حیات پیامبر صلوات الله علیهم اتفاق افتاد؛ همان طور که در بنی‌اسرائیل رخ داده بود ﴿فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ﴾^۳ (پس به همراه پروردگارت برو) «نیازی به آن نداریم، کتاب خدا برای ما کافی است.»

اگر بنی‌اسرائیل موسی علیه السلام را در جنگ تنها گذاشتند، بیشتر امت محمد صلوات الله علیهم وقت غذا خوردن و نه جنگ، او را رها کردند؛ گویی به گمانشان، گرسنگی مجوزی برای ترک پیامبر صلوات الله علیهم بود. پس به همراه پیامبر صلوات الله علیهم جز ده نفر، هیچ‌کس دیگری باقی نماند، و در آن

۱- اصطلاحی برای عرب‌زبانان بوده که معنای آن چنین می‌شود: بسیار زیاد گریه می‌کرد. (مترجم)

۲- صحیح بخاری: بخش غزوه‌ها، فصل «بیماری و وفات پیامبر»، ح ۴۴۳۲ ص ۸۹۴.

۳- مائده: آیه ۲۴.

هنگام خداوند، سوره جمعه را نازل فرمود: ﴿وَإِذَا زُلْزِلَتْ تَجْرَةً أَوْ لَهْمًا أَنْفُصُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^۱ (و اگر تجارت یا لهوی دیدند به سوی آن شتافتند و تو را در حال قیام رها کردند).

درحالی که در جنگ‌ها کسی رسواتر و بدتر از آنان نبود؛ گرچه برخی از آنان مستحق درود از سوی خداوند شدند.

اما از نظر ترک کردن وصی مصطفی (صلی الله علیه و آله) و نافرمانی از امر او، مسئله بزرگ‌تر است و نتیجه آن نیز شدیدتر و سخت‌تر خواهد بود. «آن‌ها به پیشینیان خود مرتد شدند»، همان طور که قرآن از وصی موسی (علیه السلام) برای ما حکایت می‌کند. به این فرموده حق تعالی درباره بنی اسرائیل دقت کنید: «... و لَا تَزْنِدُوا عَلَيَّ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»^۲ (و به اعقاب خود بازنگرید که زیانکار خواهید شد).

سپس به این سخن حق تعالی درباره امت سرور رسولان (صلی الله علیه و آله) بنگرید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۳ (محمد جز یک فرستاده نیست که پیش از او فرستادگانی بودند و درگذشتند. آیا اگر او به مرگ یا شهادت درگذشت شما باز به دین جاهلیت خود بازخواهید گشت؟ پس هرکه مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، و البته خدا جزای نیک به شکرگزاران عطا فرماید).

احادیثی را از صحیح بخاری درباره ارتداد صحابه دیدیم، و ملاحظه کردیم که گروه‌گروه به سوی آتش سوق داده می‌شوند، و از آن‌ها نجات نمی‌یابد مگر تعداد بسیار اندکی؛ و این وجه تشابه دوم از سنت بنی اسرائیل در امت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

۱- جمعه: آیه ۱۱.

۲- مائده: آیه ۲۱.

۳- آل عمران: آیه ۱۴۴.

به‌علاوه تعمیم این لفظ در این آیه که به امت محمد ﷺ اختصاص دارد: ﴿تَقَلَّبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ﴾ (به پیشینیان خود بازمی‌گردید) در مقابل الفاظ تعمیم و عمومیت در آیات آغازین بنی اسرائیل می‌آید: ﴿بِاقْوَمٍ... لَا تَزْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِكُمْ... وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا...﴾^۱ (ای قوم... پشت نکنید... ماهرگز وارد آن نخواهیم شد...).

قرآن تصریح می‌فرماید به اینکه کسانی که واقعاً با ارتداد امت موسی (علیه السلام) به مقابله برخاستند فقط دو مرد بودند که مستحق جاودانگی در یاد خداوند شدند: ﴿قَالَ رَبِّ اجْلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّكَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا﴾^۲ (دو مرد از کسانی که [از خدا] می‌ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند).

و در امت سرور رسولان ﷺ نیز چنین چیزی مشاهده می‌شود؛ و از آنجا که بخاری، احادیثی از فضایل آل محمد ﷺ را روایت نمی‌کند، پس مجالی برای شناخت معنای «سرزمین مقدس، باب حطه» از صحیح بخاری وجود ندارد.

باید به این نکته توجه داشت که هیچ‌کس از سنت بنی اسرائیل نجات نیافت، مگر آن کسی که مقصود از «سرزمین مقدس و باب حطه» را متوجه شده باشد.

ما می‌دانیم اهل سنت این مفهوم را از رسول خدا ﷺ روایت کرده و مقصود از آن را توضیح داده‌اند؛ پس، از شما می‌خواهم به این نکته توجه داشته باشید.

ملاحظات را که در اینجا نوشتیم با یک تذکر، جمع‌بندی می‌کنیم. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۳ (پس شهر بر آن‌ها حرام شد و چهل سال باید در بیابان حیران و سرگردان باشند).

۱- مائده: آیه ۲۱-۲۴.

۲- مائده: آیه ۲۳.

۳- مائده: آیه ۲۶.

سبحان الله که در این مقطع نیز سنت بنی اسرائیل دقیقاً، قدم به قدم (به مدت چهل سال) در امت سرور رسولان (ﷺ) تکرار می شود؛ و این مجازاتی برای بنی اسرائیل، به دلیل نافرمانی از خلیفه پیامبر خدا موسی (علیه السلام) (یعنی هارون (علیه السلام)) بوده است و اینکه از سخن حق تعالی پیروی نکردند: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِيَ﴾^۱ (ای قوم، این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما شده و محققاً آفریننده شما خدای مهربان است؛ پس شما پیرو من شوید و امر مرا فرمان برید).

با توجه به آنچه قرآن برای ما روایت می کند بنی اسرائیل هارون (علیه السلام) را نافرمانی، و به سوی پرستش گوساله شتاب کردند. در هر زمان، از قومی تا قوم دیگر و از زمانی تا زمان دیگر این گوساله شکل های مختلفی دارد. این در امت موسی (علیه السلام) اتفاق افتاد و جزای آن، سرگردانی بود.

اما در امت سرور رسولان (ﷺ)، بعد از سلب خلافت و عدم اطاعت از هارون امت محمد (ﷺ)، مجازات سرگردانی برای آن ها اتفاق افتاد، آن هم به همان مقدار، یعنی چهل سال؛ و شما چه می دانید در این چهل سال در امت سرور رسولان چه اتفاقاتی رخ داد؛ وفات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) اتفاق افتاد و گویی قرآن کریم به آنان که در آن زمان زندگی می کردند می فرماید: چهل سال از صاحب حق شرعی سرگردان شوید، در حالی که او در میان شماست و او همان کسی است که رسول خدا (ﷺ) شما را به تسلیم شدن در برابرش و نزاع نکردن با او فرمان داده بود، و حتی خداوند به شما فرمان داده بود که از طریق او، به سوی سرور رسولان (ﷺ) بیایید.

رسول خدا ﷺ فرمود: «أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»^۱
 «من شهر علم هستم و علی دروازه آن؛ پس هرکس شهر را بخواهد باید از دروازه آن وارد
 شود.»

ایا به جز از طریق دروازه، می‌توان به شهر وارد شد؟!

آری، آن سال وفات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که وقتی علی (علیه السلام) به سوی خدا شتافت آن‌ها
 مشمول این سخن حق تعالی شدند: ﴿كَأَلَّا بِلُ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲ (هرگز
 چنین نیست؛ بلکه آنچه کسب می‌کردند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است).

حتی اگر زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیة دهند هرگز از هیچ‌کدام از آنان پذیرفته
 نشود؛ و آن هنگام، سخن وصی این باشد «به خدا سوگند به سوی آتش روانه شوند»
 همچنان که در صحیح بخاری گفته شد، و سخن رسول خدا ﷺ نیز این باشد که «نفرین بر
 آن‌ها باد» چنانچه گفته شده.

از این پس، خواننده خردمند می‌تواند میان «سلب خلافت» و «ورود به سرزمین مقدس»
 ارتباط پیدا کند، و نسبت به معنا و مفهوم سرزمین مقدس، معرفت و شناخت حاصل نماید.

از جمله آیاتی که مسیر بنی‌اسرائیل را برای ما روشن می‌کند تا به وسیله آن سیره امت
 محمد ﷺ را بشناسیم آیات زیر هستند: «گام برمی‌دارید»، «پیروی خواهید کرد» تا اینکه
 «امت من» راه بنی‌اسرائیل را در پیش می‌گیرد آن هم به صورت «وجب به‌وجب، و
 گام‌به‌گام»:

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَي أَثْرِي وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى
 * قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ * فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا

۱- مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۷.

۲- مطففین: آیه ۱۴.

قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَوْعِدِي * قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا فَكَذَلِكَ آتَى السَّامِرِي * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ * أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا * وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى * قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْفُقْ قَوْلِي ﴿١﴾ (و ای موسی بازگو که چرا بر قومت سبقت گرفتی و با شتاب به وعده‌گاه آمدی؟ * موسی عرضه داشت هم اینک قوم از پی من هستند و من خود برای خشنودی تو تعجیل کردم و بر آن‌ها تقدم جستم * خدا فرمود: همانا ما قوم تو را پس از آمدن تو آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه کرد * موسی [که از فتنه سامری آگاه شد] متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت و گفت: ای قوم! مگر پروردگارتان شما را وعده نیکو نداده بود؟ آیا این مدت به نظرتان طولانی نمود، یا خواستید غضب خدا شما را بگیرد که از وعده من تخلف کردید؟ * گفتند: ما به اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، اما محموله‌هایی از زیور فرعونیان با خود برداشته بودیم که در آتش افکندیم و همچنین سامری نیز بیفکند * و برای آن‌ها مجسمه گوساله‌ای را ساخت که صدای گوساله داشت. گفت: این خدای شما و خدای موسی است، و ایمان را رها کرد * آیا نمی‌دیدند آن گوساله سخنی به آن‌ها باز نمی‌گوید و برای ایشان سود و زیانی ندارد؟ * هارون از پیش به آن‌ها گفته بود: ای قوم! گوساله پرستی فریتان داده است، پروردگارتان فقط خدای رحمان است، مرا پیروی کنید و مطیع فرمانم شوید * گفتند: ما همچنان او را عبادت می‌کنیم تا موسی به نزد ما برگردد * گفت: ای هارون وقتی دیدی ایشان گمراه شدند مانع تو چه بود؟ * که از من

متابعت کنی؟ چرا فرمان مرا عصیان کردی؟ * گفت: ای پسر مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من بیم داشتم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و مراعات گفتار مرا نکردی.

در اینجا با توجه به آنچه گفته شد، مشاهده می‌کنیم تعبیرات قرآنی از تعمیم در خطاب استفاده می‌کند: ﴿قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ﴾ (قومت را دچار امتحان کردیم)، ﴿أَصْلَهُمْ﴾ (آن‌ها را گمراه کرد)، ﴿يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ﴾ (ای قوم آیا به شما وعده نداده؟)، ﴿فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ﴾ (پس گفتند این خدای شماست).

این خطاب متوجه قومی است که از ولایت الهی گمراه شده‌اند؛ اما همان‌طور که گفته شد، این به معنای نبود هیچ مؤمن یاریگری نیست، با وجود اینکه اندکی مستضعف در میان گروه بزرگ گمراه وجود داشته‌اند. به همین دلیل هارون علیه السلام فرمود: ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ (بیم داشتم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و مراعات گفتار مرا نکردی) و فرمود: ﴿إِنَّ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ (ای فرزند مادرم، این قوم مرا خوار و زبون داشتند، تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند).

بنابراین قرآن کریم مستقیم و غیرمستقیم بیان می‌کند بیشتر امت مصطفی صلی الله علیه و آله بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد می‌شوند؛ و نه تنها شیعیان، بلکه بخاری و هرکس این احادیث را روایت کرده است نیز بر این نکته اذعان داشته است!

﴿اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ (مرا خوار و زبون داشتند، تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند)؛ تاریخ را مطالعه کن تا به حقیقت امر برسی، و مهم نیست کدام تاریخ باشد! تمامی آنچه را که روایت کردند بخوان؛ از محاصره خانه صدیقه طاهره علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز محروم کردن آن‌ها علیهم السلام از حق خود، و ناتوان و خوار کردن آن‌ها علیهم السلام، ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ (این قوم مرا خوار و زبون داشتند، تا

آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند؛ و از جمله آن‌ها، خود بخاری است که در صحیح خود روایت کرده است.

ای مردم، به درستی که فتنه‌ها اگر رو کنند مشتبه می‌شوند و وقتی عبور کنند هشدار دهنده و بیدار کننده‌اند؛ پس توجه کنید و بیدار شوید، خداوند رحمتتان کند؛ و اگر خواننده گرامی بخواهد از حال و روز امت عیسی (علیه السلام) پس از رفع شدنش مطلع شود، رفتاری را که نصارا با شمعون صفا داشتند مطالعه کند؛ و اگر می‌خواهد از وضعیت تمامی انبیا و مرسلین (علیهم السلام) اطلاع حاصل کند باید ببیند چگونه امت‌ها حق اوصیا را سلب کرده‌اند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۱ (و ما شب و روز را دو آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛ آنگاه آیت شب را زدودیم و آیت روز را تابان ساختیم تا شما در روز از فضل خدا طلب کنید).^۲ بنابراین همه امت‌های گذشته، از قابیل گرفته تا برسد به [امت] صاحب وصیت‌ها، با اوصیا به مخالفت برخاستند.^۳

این قرآن است که به‌طور کلی، به جبهه‌گیری امت‌ها علیه اوصیا تصریح می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا * فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَا * إِلَّا مَنْ تَابَ

۱- اسراء: آیه ۱۲.

۲- برای دانستن دلیل آوردن این آیه، تفسیر آن را در کتاب متشابهات سیداحمدالحسن (علیه السلام) یمانی موعود مطالعه کنید.

۳- صاحب وصیت‌ها در زمان ما، امام مهدی (علیه السلام) است؛ و با آمدن فرزند و وصی اش به‌سوی مردم همان‌طور که آل محمد (علیهم السلام) خبر داده‌اند آسمان به اراده خدا به گردش درمی‌آید. نعمانی با سند حدیث روایت کرده است: «از فضل بن عمر روایت شده است، گفت: به اباعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: نشانه قیام قائم چیست؟ فرمود: هنگامی که روزگار گردش کند؛ پس گفته می‌شود: او مُرد، یا هلاک شد، یا به کدام سرزمین رفت...» غیبت: ص ۱۵۹.

وَأَمِّنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا^۱ (اینان کسانی از پیامبران بودند که خدا به آنان نعمت داد، از نسل آدم و از نسل کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و از نسل ابراهیم و اسرئیل و از کسانی که آنان را هدایت کردیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات [خدای] رحمان بر آنان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به رو می‌افتادند * سپس بعد از آنان نسلی جایگزین شد که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ پس [کیفر] گمراهی خود را خواهند دید * مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند؛ پس آنان به بهشت درآیند و ذره‌ای به آنان ستم نمی‌شود).

این همان سنت خدا تا آن وقت معلوم است، و هرگز در سنت خدا تبدیل و تغییری نمی‌بینی؛ و هرکس می‌خواهد مغالطه و اعتراض کند بدون شک به خدا و فرستاده‌اش اعتراض کرده است؛ و بنده به او جز این نمی‌گویم که «هرکه بخواهد به سنت خدا ایمان می‌آورد، و هرکه بخواهد کفر می‌ورزد»؛ پس هرکس خواستار حقیقت است، باید حرص و طمع مردم را برای به‌دست آوردن امارت و فرمانروایی در طور مسیر تاریخ باور کند؛ و همان طور که مصطفی ﷺ فرموده است: «قَطْعاً شَمَا پَس از من انحصارطلبی و اموری خواهید دید که آن‌ها را انکار خواهید کرد.»

این سنت خداوند درباره دنیاطلبان در تمام امت‌هاست؛ و همان طور که در امت‌های گذشته جریان داشت در امت سرور رسولان ﷺ نیز جریان داشته است. از خداوند می‌خواهیم ما را در این مسئله و دیگر مسائل، محفوظ بدارد. خواستن چنین چیزی [امارت و فرمانروایی] باطل است، مگر اینکه خداوند انجام آن کار را از کسی بخواهد؛ پس نباید در این مسئله منازعه کرد؛ چراکه از شیر گرفتن آن برای کسی که خواستارش است بسیار سخت و دردناک است.

در پایان می‌گوییم: در این دنیا از زمره ناینیان مباش؛ زیرا هرکه در این دنیا ناینیا باشد در آخرت نیز ناینیا و گمراه خواهد بود.

﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمَّ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾^۱ (و روزی که ستمکار، دو دست خود را می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش همراه این فرستاده، راهی به‌سوی حق برمی‌گرفتم * ای وای، کاش فلانی را به‌دوستی نمی‌گرفتم * که بی‌تردید او مرا از قرآن، پس از آنکه برایم آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را وامی‌نهد * و فرستاده [در قیامت] می‌گوید: پروردگارا، همانا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند! * و ما این‌گونه برای هر فرستاده‌ای دشمنانی از مجرمان قرار دادیم، و تنها پروردگار تو به‌عنوان راهنما و یاری‌دهنده کافی است).

سپاس و ستایش از آن خداوند است، که اول است و آخر، و ظاهر است و باطن؛ و سلام و صلوات خداوند بر فرستاده‌اش، آن تأییدشده پیروز تسدیدشده حاشر^۲ ناشر، و بر خاندانش آن پرچم‌های هدایت خلق و ریسمان‌های محکم؛ و به‌ویژه به آن اختصاص داده‌شده به برادری و وصیت، پدر امامان پاک و طاهر، مرتضای کرار، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)؛ و خداوند در ورای قصدها و نیت‌هاست.

۱- مریم: آیات ۲۷ تا ۳۱.

۲- حاشر: یکی از القاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یعنی که در روز ستاخیر، نخست برخیزد. (مترجم)